

زرتشت و دین ایرانی

زرتشت گوید: اکِم اَکَی، وَنَگوهِم اَشِم'^۱
نیکوکاران نیکی [بینند]، بدکاران رنج

ظهور زرتشت

به دنبال اوج‌گیری ستیزهای جماعات قبایلی آریان، و زمانی که کاوے‌ها در همه‌جا با هم در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند و آرامش و امنیت از جوامع آریایی سلب شده بود، زَرْت اَشْتَر پسر پوروش اَسپَه از خاندان اسپیتامَه^۲، به‌عنوان پیام‌آور صلح و آرامش، و ستیزنده لفظی با افزون‌خواهیهای امیران گسترش‌طلب و سواری‌خواهیهای متولیان دین، ظهور کرد و پرچم مبارزه لفظی با کردارهای این دو طبقه را برافراشت.

«زَرْت اَشْتَر» به‌معنای شتر زرین است. شتر در خاست‌گاه زرتشت - یعنی خوارزم و بیابانهای شرق و شمال‌شرق فلات ایران - جانوری بسیار سودمند به‌شمار می‌رفت، زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه می‌داد، از گوشتش تغذیه می‌شد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته می‌شد، و از چرمش فرش و سپرو تخت کفش و ابزار می‌ساختند. به‌این علتها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندان‌شان نام شتر را با پس‌آوندهای زیبا برمی‌گزیدند، و یکی از این نامها که زَرْت اَشْتَر بود را پوروش اَسپَه (اسپ ابرش) برای نوزاد خویش برگزید. اهمیت شتر در منطقه زادگاه و پرورش‌گاه زرتشت را چندین سده پس از او نیز در نگاره‌های تخت جمشید می‌بینیم که مردم باختریه و خوارزم ارجمندترین هدایای سرزمینشان که شتر است را برای تقدیم به‌پیش‌گاه داریوش بزرگ آورده‌اند. اسپ نیز چون یک حیوان سودمند بود نام فرزندان‌شان را به‌آن پیوند می‌زدند. نامهایی که با «اسپ» در پیوند است (ویشت‌اَسپَه، اورونت‌اَسپَه، پَرخَش اَسپَه، جام‌اَسپَه، کَرش اَسپَه، گَشَن اَسپَه، تَخَم اَسپاد، اَسپَه چَنَه، اَسپَه کایَه)

۱. بخشی از یک سرود گاته در اوستا، یسنَه ۴۳ / بند ۵.

۲. اسپیتامَه نام خانوادگی زرتشت بوده. در بند ۲ هُمایشت صراحتاً به‌این نام خانوادگی اشاره شده، آنجا که هُمَا سَپَنَتَه (همای مقدس) همچون یک‌دوست به‌نزد زرتشت آمده او را محترمانه با نام خانوادگی «اسپیتامَه» خطاب می‌کند نه با نام کوچکش که زَرْت اَشْتَر بوده. [بنگر: یسنَه ۲ / ۹]

همه منسوب به اسپ‌اند. برای گاو نیز آریان احترام خاصی قائل بودند، زیرا هم شیر می‌داد هم زمین را شخم می‌زد هم بار می‌برد هم از گوشتش تغذیه می‌کردند هم از چرمش پوشاک و کفش و فرش می‌ساختند. از این رو برای انتخاب نام فرزندان نشان انتساب به گاو نیز خجسته تلقی می‌کردند، و ما در ایران به نام‌هایی برمی‌خوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛ از این جمله است گاؤماتَه، گاؤبروو، گاؤدرز، هوگاؤو.^۱ انتساب نام نوزادان به جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی نام‌های اسد (شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین بسیار است. کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبایل معروف عرب بوده و قبیله به‌همین نام خوانده شد و به‌همین نام قرن‌ها به زندگی ادامه داد و کسی که عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به قبیله کلب) می‌گفتند. ثعلبه (ماده روباه) نام نیای یکی دیگر از قبایل عرب بوده، و قبیله را «بنی ثعلبه» می‌گفتند. نیای یکی دیگر از قبیله‌های «یربوع» نام داشته یعنی موشِ دوپای صحرائی. قبیله دیگری نامش ضَبّه بود یعنی سوسمار صحرائی. در جوامع غربی تا امروز نام‌هایی که از نام جانوران گرفته شده بسیار است. برای نوزادان دختر نیز در ایران نام‌های جانوران و پرندگان و گلها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. بسیاری از نام‌های ایرانیان نیز در پیوند با طبیعت بود: گَوَاتَه (نسیم) که پس از اسلام قباد تلفظ شد، گَوَر و هوش (رودخانه پربرت) که ما کوروش می‌گوئیم، سُهْرآب (آب زَر/ طلای مذاب) که در گرگان و مازندران سُرخاب می‌گفتند از این جمله‌اند.

وقتی مجموعه‌ئی از این نام‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن این که نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی‌ئی را برای ما ایجاد نمی‌کند، و به آسانی می‌توانیم بپذیریم که زرت او شتره (با تلفظ کنونی زَرْدَأَشْتَر) به معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که همچون استادان پورداوود و آذرگشپ گمان کنیم که چنین نامی نمی‌تواند برارنده پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به تلاش افتمیم که معنای تقدس آمیزی برای نام زرتشت بیابیم یا بتراشیم.

زرتشت مردی بوده از بطن مردم منطقه خویش، و نامی داشته معمولی شبیه همه نام‌های مردم منطقه‌اش. دیاکونوف درباره نام زرتشت نظری درخور توجه دارد، و می‌گوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است نه افسانه‌یی؛ زیرا اگر جز این می‌بود می‌بایست که پیروان آئین زرتشت برایش نام مقدسی تعیین می‌کردند. مثلاً

۱. چنن نام‌هایی را ایرانیان تا پایان عصر ساسانی بر فرزندان‌شان اطلاق می‌کردند. گاؤمادپان یک ایرانی نام‌دار پایان عهد ساسانی است که نامش را در جریان ترور خلیفه عمر می‌شنویم.

مؤسس آئین مسیح که یک شخصیت اسطوره‌یی است نامش [ایشوع مَسِيح] نیز متناسب با شخصیتش اسطوره‌یی است. و افزوده که نام زرتشت از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده، و این خود می‌رساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش را هم به احتمال قوی از میان واژگان دینی یا کلماتی که مظهریت دینی داشته باشد تعیین می‌کردند.^۱

آن‌گونه که در اوستا آمده است، زرتشت در سنین ۳۰ سالگی نهضت تبلیغیش را آغاز کرد و نزدیک به ۱۵ سال به فعالیت مداوم و پرکارانه پرداخت. ولی بیشینه مردم منطقه زیر تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچ‌کدام از سران قبایل به او توجهی نشان نمی‌داد. به بیان دیگر، منطقه فعالیت او درگیر تلاشهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویان در راه تشکیل اتحادیه قبایلی و ادغام قبایل اطراف در جریان بود. زرتشت از این امر در رنج بود که چرا مردم فریب این رهبران را می‌خورند و در پشت سر آنها به جنگ انسانها می‌روند. او در یکی از سروده‌هایش به درگاه پروردگار گلایه می‌کند که مردم به او توجه نمی‌نمایند، و فقط اندک‌شماری از گوشهای شنوا و دل‌های حق‌پرست به او گوش فرامی‌دهند و بیشینه مردم از او روگردان و در کنار کاویان مردم فریب‌اند. او خودش را در این سروده به چوپانی تشبیه کرده است که اندک‌شماری گوسفند در فرمان دارد؛ و می‌گوید که رمه‌های بزرگ در اطاعت کاویان تباه‌کار استند.^۲ و در جای دیگر یادآور می‌شود که پیروان دروغ با نیروی بسیاری که دارند مردم را گمراه کرده و جهان را به فساد کشانده‌اند، با نیکان مخالفت می‌ورزند و مانع نیکوکاری می‌شوند و بدکاری را گسترش می‌دهند، فریب‌کاریهای آنها است که سبب شده تا مردم نتوانند راه درست را از نادرست تشخیص دهند، و فریب‌کاریهای آنها است که مانع نیکوکاری شده است. گرهماها و کرپن‌ها با هیاهو به دنبال دروغ می‌دوند و روح هستی را از ستم خویش به فریاد درآورده‌اند.^۳

زرتشت با آگاهی از این که مسئولیت و مأموریت اصلاح جامعه بشری به او سپرده شده و بار مسئولیت ستیز با ناامنی و برادرکشی و تجاوز و تعدی بر دوش او نهاده شده است از وُهوْمِنَه (نیت خیر/ اندیشه نیک) یاری می‌طلبد که بتواند بار سنگینی که برای راهنمایی مردم جهان به سوی نیکی و نیکوکاری بر دوش خودش نهاده است را به شایستگی تحمل کند و

۱. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ۳۵۳-۳۵۴.

۲. یسنه ۱۴/۵۱.

۳. یسنه ۱۰/۳۲-۱۲.

وظیفه‌اش را به آن‌گونه که مورد خشنودی و هومنه است به وسیله اندرز و موعظه و تعلیم به سرانجام برساند.^۱

این سخنها توجه همهٔ اوستاشناسان غربی را به خود جلب کرده است؛ زیرا زرتشت در اینجا به درون و ضمیر خودش مراجعه کرده از ضمیر نیک‌اندیش و خوش‌نیت خودش یاری می‌طلبد. این سروده خبر از یک درک عرفانی ژرف می‌دهد که زرتشت در آغاز راه خویش به آن دست یافته بوده است. بعلاوه، خوش‌بینی شدید او نسبت به انسانها را نشان می‌دهد که عقیده داشته یک دردشناس آگاه خواهد توانست مردم را با اندرز و موعظه به راه شایسته رهنمون شود بی آن‌که نیازی به زور و جبر و اتکاء به نیروی ارباب باشد. او می‌خواست که پیام خویش را با زبان و نه با شمشیر به انسانها برساند؛ و به همین سبب سخنانش را با چنان بیان شیرین و فصیح و بلیغی به‌نظم کشید که اعجاب اوستاشناسان بزرگ زمان ما را برانگیخته است؛ و از این‌که مردی توانسته باشد در آن ادوار دور تاریخ سخنانی با چنان مایهٔ ژرف و پربار ادبی و عرفانی بسراید به شگفتی درآمده‌اند.

برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایت‌های پیروانشان در هالهٔ قداست و نور و لافافهٔ معجزات افسانه‌یی پیچانده شده که از آنها ذات‌های مافوق بشری ساخته است، زرتشت و زندگی در روایت‌های کهن به صورت کاملاً معمولی به تصویر کشیده شده است. او انسانی آگاه و دردشناس است که هدف خوش‌بخت کردن بشریت را دارد، و در این راه تلاش می‌کند. او زندگی‌نامه‌اش را خودش به سروده درآورده است، و بخش بزرگی از آن سروده‌ها برای ما مانده و پاره‌ئی از نسک‌های اوستا را تشکیل داده است و گاتّه نامیده می‌شود. و این برخلاف زندگی‌نامهٔ همهٔ انبیای سامی است که پس از آنها پیروانشان نوشته‌اند. از جمله، زندگی‌نامهٔ پیامبر ما مسلمانان بیش از یک‌سده پس از او بر اساس شنیده‌های پراکنده که از نزد این و آن گردآوری کرده‌اند نوشته‌اند.

در سروده‌های خود زرتشت (در گاتّه) هیچ‌گونه تقدسی را برای او نمی‌یابیم، بل که او را یک آدم معمولی ولی آگاه و دردشناس می‌بینیم که خودش را مکلف به راهنمایی بشریت به سوی نیکی و خوش‌بختی معرفی می‌کند. ولی بعدها، در نیمه‌های دوران شاهنشاهی ساسانی، مغان آذربایجان افسانه‌هایی از معجزات و کرامات و خارق‌عادات دربارهٔ زرتشت ساختند، ولی این افسانه‌ها هیچ‌کدامشان اصالت ندارد، و حدود ۱۵ سده پس از زرتشت توسط مغان آذربایجانی به تقلید از افسانه‌های پیروان انبیای میان‌رودان و انبیای سامی ساخته

و پرداخته شده است.

فلسفهٔ بعثت زرتشت را خود او در یکی از سروده‌هایش چنین بیان کرده است:

وقتی به سبب رفتار ناشایست دیواپرستان مردم فریب ستم و رنج و فساد در جهان گسترده شد و مردم فریب دیوها را خوردند و به بدکاری گرویدند، گئوش ارون (روح هستی / جهان معنویت) دست استغاثه به درگاه پروردگار بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودن خویش گله کرد و از پروردگار استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیوها برهاند و رنج و فساد را از جهان براندازد. پروردگار به ارته که منش راست‌کرداری و عدل و داد و خلیقات نیکو بود فرمود تا یکی از مردم پاک‌دامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راست‌کرداری و اخلاق نیکو برخوردار کرده به او یاری کند تا با دروغ‌پرستان و خشم‌آوران و ستم‌پیشگان به مبارزه برخیزد. ارته گفت که چنین مأموریتی باید به کسی سپرده شود که نیرومند و باعظوفت و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردم نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سر او با تباه‌کاران به مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان پارسا و نیک‌اندیش را برای انجام این مأموریت در نظر گرفته است و او زرت اُشتر پسر اسپیتامه است. گئوش ارون و ارته (روح هستی و عدالت) از شنیدن این سخن شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همهٔ توان خویش به پاکان و نیکوکاران یاری دهند و از آنها حمایت کنند. چون که زرتشت مردی تنها و بی‌یاور و کم‌توان بود، به وهومنه و خِشتر (منش نیکوکاری و منش قدرت دادگرانه) فرمان شد که زرتشت را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و او را در راه انجام مأموریتش یاری دهند. برای این که سخنان زرتشت در میان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پروردگار به او یک بیان شیرین عطا کرد تا بتواند دل‌های مردم را به شنیدن رهنمودهایش جلب کند.^۱

اینها را خود زرتشت در گاته بیان داشته است. او در جای دیگر دربارهٔ آغاز فعالیت

تبلیغی خویش چنین سروده است:

وهومنه به نزد آمد و از من پرسید: «تو کیستی و چه وابستگی‌ئی داری؟ اگر از تو پرسند که چه‌گونه خود را معرفی خواهی کرد چه پاسخی داری که بدهی؟»

گفتم: «من ام زرتشت، دشمن واقعی دروغ با همهٔ توانم، و یاور نیرومند راستی...»

وهومنه به نزد آمد و از من پرسید: «اراده و خواسته‌ات چیست و می‌خواهی چه کنی؟»

گفتم: «در پرتو نوری که تو در اختیار من نهاده‌ای تا توان دارم خود را متعلق به راستی

خواهم شمرد. و از تو می‌خواهم که مرا به شایستگی راهنمایی کنی تا راستی و درستی را آموزش دهم»^۱.

چون مأموریت هدایت بشر به زرتشت سپرده شد، او خود را زئوتَه (رهبر دینی) و مَنترَ (موعظه‌گر) لقب داد،^۲ و یافته‌های معنویش که از نیت خیر خویش (یعنی از وُهومَنَه) گرفته بود را به طرزی دل‌کش و زیبا به‌نظم درآورد و برای آن در میان مردم به تبلیغ پرداخت. او اعلان کرد که مأموریت دارد راه سعادت را به‌همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به‌همگان بیاموزد، و با بداندیشان و ستم‌گران مبارزه کند، تا برادری و صلح در میان همگان برقرار شده ستیزه‌ها از میان برود و دردهای جهان مداوا شود. او تصریح کرد که آماده است تا در راه نشر اندیشه و گفتار و کردار نیکو و در نشان دادن راه درست به بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این راه فعالیت کند.^۳

پژوهش‌گران تاریخ ایران باستان دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند. برخی او را تا شش هزار سال پیش از مسیح به عقب برده‌اند، و برخی او را معاصر کوروش بزرگ دانسته‌اند. در اوستای تدوین شده در سدهٔ چهارم مسیحی، زرتشت را - بنا بر ادعای مغان آذربایجان - از مردم آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را سدهٔ هفتم یا ششم پم دانسته‌اند. چنان‌که می‌دانیم، مغان آذربایجانی در زمان ساسانی بیشترین سهم را در احیاء و تدوین آئین مزدایسنه از نوع آذربایجانی ایفا کردند و مذهب خودشان که یکی از مذاهب کهن ایرانیان غربی بود را به دین رسمی ایرانیان تبدیل کردند؛ و به همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را از نظر خاندانی به او منتسب کردند تا برای خودشان تقدس بتراشند. علت این که زمان زرتشت را آنها اواخر دوران مادها ذکر کرده‌اند نیز باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت در زمان مادها توسط تبلیغ‌گرانی که از شرق فلات ایران آمده بودند در آذربایجان و همدان رواج - و احتمالاً رسمیت - یافت، در آذربایجان با دین کهن آترپاتیکان (آذرپرستان)، و در همدان و غرب ایران با دین کهن آناهیته پرستان درآمیخت.

البته روایت سنتی دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان در سدهٔ چهارم مسیحی وارد اوستا کردند نمی‌تواند که درست باشد؛ زیرا زرتشت متعلق به دورانی بسیار

۱. یسنه ۴۳/۸ - ۱۰.

۲. یسنه ۳۳/۶. یسنه ۲۹/۷ - ۸. یسنه ۳۱/۶.

۳. یسنه ۳۳/۱۴. یسنه ۴۴/۱۶. یسنه ۴۹/۳، ۱، ۷، ۹.

دورتر از این تاریخ بوده است. پژوهش‌گران عقیده دارند که گویشی که گاتَه‌ی زرتشت به آن سروده شده است از گویش‌های دوران بسیار دورتر از زمان مادها و در پیوند با گویشی است که ریگ‌ودای هندیان با آن سروده شده است. آبادیها و رخدادهائی که در گاتَه از آنها نام برده شده است نشان می‌دهد که رخدادهای مربوط به زندگی زرتشت در شرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است. ایرانیان در غرب فلات ایران با دولتهای خوزیه (عیلام) و میان‌رودان آشنایی داشته‌اند، و اگر آن‌گونه که روایات مغان آذربایجانی ادعا کرده است زرتشت از مردم آذربایجان می‌بود اصولاً می‌بایست که از تمدن بابل و آشور و آرمینیه (اورارتو) آگاهی وافی می‌داشت، و در چنین صورتی حتماً می‌بایست که اثر این آشنایی در سخنان او بازتاب می‌یافت. روایات مغ‌ها زمان زرتشت را تا سدهٔ ششم پم به جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز بنا بر این روایات نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد می‌زیست. اگر چیزی از حقیقت در این روایات نهفته بود اصولاً می‌بایست که زرتشت در سروده‌هایش به دولت ماد و شاه ماد اشاره می‌کرد؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و در سخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به چشم نمی‌خورد. زرتشت از حکومت‌گران ایرانی با صفت‌های «کاوے» و «کرپن» و «اوسیچ» و «گرهما» یاد می‌کند، و تنها فرمان‌روای مقتدری که او از وی نام برده است جمشید است که بالاتر گفتیم به‌دوران ماقبل مهاجرت آریان به هند تعلق داشته است. او از جمشید به‌گونه‌ئی یاد می‌کند که معلوم می‌دارد که اندکی پیش از زرتشت می‌زیسته و زرتشت خاندان و قبیله‌اش را می‌شناخته است. نام آبادیهائی که زرتشت در گاتَه آورده است به‌هیچ‌وجه در ردیف نام‌هائی که در زمان پادشاهی مادها وجود داشت نمی‌گنجد. اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و دیگر بخش‌های اوستا آمده است (مثلاً «شویتَر» و «شاستَر») تا زمان ماد و اوائل هخامنشی به‌کلی از جوامع ایرانی رخت بر بسته بوده و اصلاحات نوینی جای آنها را گرفته بوده، و تا آن زمان تحولات بسیاری در جوامع ایرانی رخ داده بوده که نیاز به‌سپری شدن چندین سده داشته است. در جوامع ایرانی درون قلمرو ماد از اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و اوستا آمده است هیچ خبری نیست. حتی نام‌های برخی مناطق که در بخش‌های بعدی اوستا که چند سده پس از زرتشت تدوین شدند آمده است نیز در زمان ماد و هخامنشی وجود ندارند؛ مثلاً نام هَتومنت که برای منطقهٔ میانی سیستان (حوضهٔ رود هیرمند) در اوستا آمده است تا زمان ماد و اوائل زمان هخامنشی تبدیل به‌درنگیانه شده بوده است، و می‌دانیم که چنین تبدیل نامی نیاز به‌گذشتن چندین سده داشته است. از بسیاری از اصطلاحات نوینی که در

زمان مادها برای سازمان اجتماعی به وجود آمد در گاتّه‌ی زرتشت هیچ خبری نیست. بسیاری از واژگانی که در گاتّه آمده است تا زمان مادها تغییر مفهوم داده بودند، که - مثلاً - چهر، ورنه، وای گرتّه، اورو، رَنگه از آن جمله است.

روایاتی که می‌گویند زرتشت از آذربایجان به شرق ایران زمین مهاجرت کرده است از نظر تاریخی نمی‌تواند که هیچ اعتباری داشته باشد. منطقه ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از خوزستان و میان‌رودان و اناتولی به دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمینها می‌زیسته‌اند به آن منطقه نرسیده بوده است. در سروده‌های زرتشت حتی از هیرکانیه و رَغَه و اسپه‌دانه نیز خبری نیست. زرتشت چنان از نواحی درونی فلات ایران به دور بوده که وقتی می‌خواهد که از کشور خوزیه (عیلام) یاد کند از آن به عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرث» نام می‌برد، و اشاره می‌کند که در آن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش در دست آنگرمَنیو (اهری‌من) است و حاکمانش پیرو آنگرمَنیو هستند. او کاوه‌هایی که در صدد تشکیل اتحادیه جنگها به راه می‌افکندند را به سلطه‌جویانی تشبیه می‌کند که در خوانیرث زندگی می‌کردند و اهورمزدا را نمی‌شناختند و دیواپرست بودند:

شما دیوها از جنس آنگرمَنیو استید و کسانی که ستایش‌گر شمایند نیز چنین‌اند. شما دیرزمانی است که در خوانیرث دست به کارهایی می‌زنید که بر همگان معلوم است. شما فرمان می‌دهید و آنها که توسط شما ارج و منزلت یافته‌اند بد می‌کنند و از فرمان اهورمزدا و درست‌کرداری دوری می‌جویند. شما مردم را از خوش‌بختی دور داشته‌اید؛ زیرا آنگرمَنیو شما و گرهماهای فرمان‌بر او را از نیکیها دور می‌دارد و به سوی پیروی از دروغ می‌راند تا بشریت را به نابودی بکشانید.^۱

نام خوانیرث که آریان منطقه شرقی فلات در زمان زرتشت برای کشور خوزیه (عیلام) به کار می‌برده‌اند تا دوران مادها به کلی فراموش شده بوده است و در هیچ‌کدام از اسناد تاریخی زمان هخامنشی نیز چنین نامی نه‌آمده است. بسیاری از نامهای سرزمینهای که در گاتّه آمده است در اسناد تاریخی بابل و آشور وجود ندارد. در زمان هخامنشی نیز نامی از این سرزمینها نیست، و به نظر می‌رسد که تا سده ششم پم این نامها تغییر یافته بوده است. از قبایل آریایی سَکّه و داهه که در سده هفتم پم در شرق فلات ایران قبایل نیرومندی بودند که اولی در ناحیه سیردریا (سیحون) و دومی در جنوب غرب خوارزم و شرق دریای خزر جاگیر بودند در سروده‌های زرتشت خبری نیست؛ و او به جای سَکّه‌ها از توریا (یعنی توران) سخن

می‌گوید.^۱ توریا آن بخش از آریان بودند که در سده‌های بعدی قبایل سکایی از آنها منشعب شدند، و بخشی از آنها چندی بعد به درون فلات ایران و به قفقاز و نیز اناتولی مهاجرت کردند، و آنها را در جای خود خواهیم شناخت. یعنی تا سده‌های هفتم و ششم پم نام قبایل بزرگ توریا که تا زمان زرتشت و شاید چند سده پس از او نیز در بوم‌گاه خودشان (شرق ازبکستان کنونی) می‌زیسته‌اند نامشان تغییر یافته بوده است، همان‌گونه که جایهائی که نامشان در سروده‌های زرتشت آمده است تا سده‌های هفتم و ششم پم تغییر نام یافته بوده‌اند.

همه اینها نشان می‌دهد که زمان زرتشت زمان دورتری از هزاره نخست پیش از مسیح بوده است. حتی در فروردین یشت که متأخرتر از گاته است و رهبران آئین زرتشت در نسلهای بعدی تدوین کرده‌اند نامهای جاهائی آمده است که صحنه رخدادهای مهمی بوده‌اند، ولی از این جاها هیچ نامی در تاریخ نیست. تاریخ‌نگاران یونانی زمان هخامنشی که علاقه داشته‌اند در نوشته‌هایشان رخدادهای شرق فلات ایران را نیز بازتاب دهند آن نامها را ننشیده بوده‌اند تا چیزی درباره‌شان بنویسند. از این جایها هیچ نامی در گزارشهای تاریخی زمان هخامنشی نه آمده است و معلوم می‌شود که از زمان تدوین فروردین یشت تا زمان هخامنشی روزگار درازی فاصله بوده است و این جایها تا زمان هخامنشی تغییر نام داده بوده‌اند. چنان‌که می‌دانیم، نام آبادیهای یک منطقه ممکن است که به دنبال خزش یک قوم بیگانه به آن منطقه تغییر یابد؛ و این را نیز می‌دانیم که در شرق فلات ایران چنین رخدادی پیش نه آمده است و منطقه تا پس از ورافتادن شاهنشاهی ساسانی زیست‌گاه آریان بوده است. القاب بسیار مهمی همچون کاوے و کرپن و اوسیچ و گرهما که در زمان زرتشت آن‌همه دارای اهمیت و موقعیت بوده است، تا سده‌های هفتم و ششم پیش از مسیح به کلی از زندگی جمعی جوامع ایرانی رخت بر بسته بود، به‌گونه‌ئی که دوران کاویان و حتی لقب کاوے تا زمان پادشاهی ماد تبدیل به اسطوره شده بود، و آنچه درباره زمان کاویان در دوران ماد در اوستا تدوین شد مجموعه‌ئی از اساطیر بود. پس تغییر نامها و نیز فراموش شدن آنها تا سده هفتم و ششم پم که به‌طور طبیعی صورت گرفته بوده می‌بایست که ناشی از سپری شدن روزگار درازی بوده باشد که فاصله چندین صد ساله میان زمان زرتشت و زمان تشکیل پادشاهی ماد بوده است.

۱. «یا» که یک نون گنگ نیز به‌همراه داشته که امروزه ما نمی‌توانیم تلفظ کنیم در زبان ایران باستان علامت جمع است. «تور» نام است و «یا» علامت جمع. این علامت جمع در فارسی نوین به‌صورت «ها» و «ان» درآمده است، ولی در برخی از گویشهای زبان ایرانی به‌همان صورت اصلی مانده است، چنان‌که در گویش لارستانی هنوز هم «یا» تنها علامت جمع برای نامها است.

در منطقه‌ئی که زرتشت می‌زیسته و فعالیت داشته هنوز خانهٔ حاکمان و سروران جامعه بر خانه‌های مردم معمولی تمایز مشخص نداشته، بل که خانه - صرفاً - یک پناه‌گاه برای زیستن بوده است. تنها دلیل این‌که برای خدای زرتشت خانه (معبد) ساخته نشد همین است که خانه هنوز به مایهٔ تشخص تبدیل نشده بوده است تا برای خدا هم - به‌عنوان برترین سرور جهان - خانهٔ مشخص بسازند. و این خودش خبر از آن می‌دهد که زرتشت در زمانی بسیار دورتر از دورانِ آغازه‌های تشکیل پادشاهی ماد می‌زیسته است. بعدها که ایرانیان شهرنشین شدند نیز همان سنتِ کهنی که در زمان زرتشت وجود داشت، سنتِ این‌که خدا دارای خانهٔ مشخص و جا و مکان مشخص نیست، استمرار یافت. چنان‌که می‌دانیم، در میان همهٔ دینهای شناخته‌شدهٔ جهانی تنها خدای ایرانیان است که خانه (معبد) ندارد.

روایتهای رایج در زمان هخامنشی که به تاریخ‌نگاران یونانی سدهای ششم و پنجم پم رسیده بوده است و آن‌را برای ما بازنهاداند روزگار زرتشت را تا شش هزار سال پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی به عقب می‌برده است. از کرانتوس لیدیایی که در نیمه‌های سدهٔ پنجم پم می‌زیسته نقل شده که زرتشت شش هزار سال پیش از لشکرکشی خشایارشا به یونان می‌زیسته است. از ادوکسوس که یک ریاضی‌دانِ گلدانی اهل بابل و مقیم آتن و از دوستان افلاطون بوده (حتماً استاد افلاطون بوده) نقل کرده‌اند که زرتشت شش هزار سال پیش از زمان او می‌زیسته است. چنین روایت‌هایی بهترین گواه بی‌اساس بودن روایت مغان عهد ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد دانسته است. ایرانیان در زمان هخامنشی زرتشت را متعلق به زمانی بسیار دور می‌دانسته‌اند، و همین روایتها بوده که تاریخ‌نگاران زمان هخامنشی شنیده و نقل کرده‌اند.

خردپذیرترین بررسی‌هایی که توسط زرتشت‌شناسان بزرگ کنونی زمان و مکان ظهور زرتشت انجام گرفته است نشان می‌دهد که زرتشت در حوالی ۱۳۰۰ یا ۱۲۰۰ سال پیش از مسیح در جائی از سرزمین خوارزم ظهور کرده، از مردم منطقهٔ خوارزم بوده، فعالیت تبلیغیش را در زیست‌گاه خودش آغاز و در باختریه دنبال کرده است.

یعنی خاست‌گاه زرتشت در جائی از جنوب دریای خوارزم (جائی در نیمهٔ شمالی ازبکستان کنونی) بوده و اوج فعالیت‌های موفقیت‌آمیز تبلیغیش در شرق افغانستان کنونی و غرب تاجیکستان کنونی بوده است.

آن‌گونه که خود زرتشت در سروده‌های گاته یادآور شده است، انتقادهای زبانی او از کردار و رفتار کاوے‌ها، کرپن‌ها، اوسیچ‌ها و گرهماها که به‌مثابهٔ تحریک مردم به نافرمانی از

آنها بود، همه آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که در معرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا بناچار راه جنوب در پیش گرفت و در این رهگذر دراز به باختریه (بلخ) رسید. جام‌آسپه و فرش‌اُشتر (جاماسپ و فرشوشتر) که از یاوران کاوے ویشت‌آسپه (کی‌گشتاسپ) بودند به ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند. او در باختریه مورد حمایت گشتاسپ قرار گرفت و به تبلیغ دین خویش پرداخت.^۱

درباره فرجام زرتشت نیز در اوستا به روشنی سخن گفته شده است. او تا سنین بالای هفتاد سالگی در آن سرزمینها به تبلیغ پرداخت. در لشکرکشی بزرگی که قبایل آریایی توریا (توران) از جانب شمال به باختریه کردند زرتشت به دست سپاهیان یک کاوے تورانی به نام ارجت‌آسپه (ارجاسپ) کشته شد. نام کشنده زرتشت را پهلوانی تورانی به نام برات رک‌رش نوشته‌اند.^۲

تعالیم زرتشت

زرتشت را ما «پیامبر» می‌نامیم، و تعریفی که از پیامبر داریم تعریفی است که توسط ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) در ذهن ما جا گرفته است؛ لذا همراه نام زرتشت در ذهن ما شخصیتی همچون موسا و عیسا و پیامبر اسلام شکل می‌گیرد. حتی مؤلفان متأخر زرتشتی که در زمان خلافت عباسی تألیفاتی در تفسیر اوستا کردند، زیر تأثیر همین برداشت ذهنی، شخصیتی را برای زرتشت ساختند که با شخصیت اصلی او متفاوت بود و شباهت به انبیای سامی داشت.

ولی زرتشت در تعریفی که در ذهن ما از «پیامبر» وجود دارد نمی‌گنجد. پیامبر در ادیان سامی مردی است که خدا پیش از آفرینش جهان تصمیم گرفته بوده که او را در زمان مشخصی از شکم مادری به دنیا بفرستد و او را پیک خاص خویش قرار داده پیامها و دستورها و احکام خویش را به وسیله او به مردم برساند، و او حاکم اعلای مردم (پیامبرشاه) باشد. وظیفه پیامبر در ادیان سامی آن بوده که خدا را به مردم بشناساند، مردم را از خشم و قهر او بیم دهد، و به زور و تشر و تهدید و ادا به ستایش و پرستش خدا و اطاعت از خودش کند. ذلیل و خفیف و تسلیم و فرمان‌بر بودن مردم در برابر زور و خشم و جباریت خدا و اراده پیامبرش اساسی‌ترین بخش تعلیم پیامبران سامی است؛ و بیم همیشگی از خشم خدای زورمند زودرنج نیز پایه اصلی تعالیم

۱. یسنه ۵۱/۱۰-۱۵-۲۲.

۲. برات را در زبان پارسی نوین برادر گوئیم، اما بلوچها برات گویند.

پیامبران ادیان سامی را تشکیل می‌دهد. این خداشناسی در داستانهای که خبر از خشم آوری خدا و نابودگری اقوام نافرمان در آتش فشان و سیل و زلزله و گردباد می‌دهد بیان شده است، و در این داستانها از مردم خواسته شده که چشم و گوش بسته در فرمان پیامبر باشند.

ولی - چنان که خواهیم دید - نه خدای زرتشت اوصافی شبیه خدای ادیان سامی دارد، و نه خود زرتشت دارای اوصافی است که ما از انبیای سامی می‌شناسیم. خدای ادیان سامی یک ذات دست‌نیافتنی است ولی خدای زرتشت یک دوست است. پیامبران ادیان سامی ذاتهای مافوق بشری‌اند، ولی زرتشت یک انسان دردشناس معمولی است که مزیتش در دردشناسیش است و در تلاشش برای التیام دردهای بشر و آوردن شادی به جامعه انسانها. زرتشت هر چه می‌گوید از درون خودش برمی‌خیزد، ولی پیامبر در ادیان سامی دریافت‌کننده و رساننده پیامی است که خدا به‌توسط یک فرشته از آسمان برای او فرستاده است. پیامبران ادیان سامی - معمولاً - با واسطه با خدایشان در ارتباط‌اند، و واسطه نیز یک فرشته است (در دین خودمان جبریل) که از آسمان می‌آید و به آسمان برمی‌گردد و پیام می‌آورد و پیام می‌برد؛ لیکن زرتشت مستقیماً با خدا که در درون او است همسخن است. خدای پیامبران سامی در یک لحظه مشخصی خودش را به‌توسط فرشته‌اش به پیامبرش می‌شناساند، ولی زرتشت خدا را با مشاهده نظم شگفت طبیعت و هستی کشف کرده است. زرتشت نگرینسته و اندیشیده و به جستجوی راههای رساندن جامعه بشری به مرحله‌هایی از درد و رنجها و برخورداری از سعادت و شادزیستی برآمده، در این راه به نظم شگفت طبیعت پی برده، و نهایتاً از این راه به خداشناسی نائل شده، و دانسته که اراده خدا چنان است که بشر باید برای بهزیستی و شادزیستی خویش از نظم موجود در طبیعت و خدمت بی‌منتی که آفریدگان پربرکت خدا - همچون خورشید و ماه و اختران و آب و باد و گیاه - در اختیار انسان و زندگان دیگر قرار می‌دهند سرمشق بگیرد و این نظم شگفت و خدمت بی‌منت را در زندگی جمعی خویش مورد پیروی قرار دهد. زرتشت خدا و اراده خدا را با تلاش فکری خویش کشف کرده است؛ ولی پیامبران ادیان سامی تا لحظه‌ای که برای نبوت برگزیده شده‌اند هیچ تلاشی برای شناخت خدا به‌کار نبرده بوده‌اند؛ بل که خدا در ازل اراده کرده بوده که آنان پیامبران او باشند؛ و برای تحقق این اراده آنها را به دنیا فرستاده و از لحظه تولدشان زیر نظر خویش پرورش داده، و در لحظه مشخصی پیام خویش را برای آنها فرستاده و به آنها اطلاع داده که باید حامل پیام او برای انسانها باشند. پیام او نیز آن است که انسانها بدانند که من بشر را فقط برای آن آفریده‌ام که مرا بندگی کنند، چشم و گوش بسته به فرمان پیامبر من باشند، دستورهای پیامبر مرا که دستورهای

من است بی چون و چرا اجرا کنند، و فرمان هیچ حاکمی را نپذیرند و نبرند جز فرمان پیامبر من و نمایندگان و جانشینانش که به دستور من تعیین شده‌اند. پیامبران ادیان سامی از خود هیچ اراده‌ئی ندارند و اجراکننده فرمانهائی‌اند که توسط وحی به آنها ابلاغ می‌شود، ولی زرتشت اراده خدا را با تلاش و جستجو و نیز مطالعه در نظم طبیعت کشف کرده، و با اراده خودش تصمیم گرفته که دیدگان انسانها را بر روی حقایقی بگشاید که باعث شادی در زندگی این جهانی و نیک‌فرجامی در زندگی پس از مرگ است.

برترین نشانه ایمان در ادیان سامی دوست داشتن خدا است؛ دوست داشتن خدا در دوست داشتن پیامبر و اعضای خانواده‌اش (اهل بیت نبی) نمود می‌یابد؛ و دوست داشتن پیامبر آن است که انسان مؤمن همه وجودش - هم جاننش و هم مالش - را در اختیار پیامبر قرار دهد. اما برترین نشانه ایمان در دین زرتشت «پندار و گفتار و کردار نیک» است که در راه شادی و خوشی انسانها به کار گرفته شود.

وظیفه انسان در ادیان سامی بندگی خدا کردن است که به توسط نماز و روزه و حج انجام می‌گیرد، و وظیفه انسان در تعالیم زرتشت آن است که پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشد. پیام اصلی دین نزد پیامبران ادیان سامی آن است که انسان باید تلاش کند تا به وسیله ستایش شبانه‌روزی خدا (ذکرُ الله) از خشم خدا در امان بماند و محبت خدا را جلب کند، و پیام اصلی زرتشت آن است که انسان وظیفه دارد که وسائل شادی و آسایش و آرامش دیگران را فراهم سازد.

در ادیان سامی آن‌چه خشنودی خدا را باعث می‌شود عبادت ذلیلانه است، و در تعالیم زرتشت آن‌چه خشنودی خدا را باعث می‌شود نیک‌اندیشی و نیک‌رفتاری و نیکوکاری به هدف آبادسازی جهان است. پیامبران سامی آمده بودند تا مردم را بندگان خدا و فرمان‌بر خودشان کنند؛ و زرتشت برپا خاسته بود تا مردم را خدمت‌کار یکدیگر کند.

هدف تعالیم انبیای ادیان سامی ساختن آخرت (دنیا پس از مردن) است، و هدف تعالیم زرتشت ساختن دنیای کنونی است. در ادیان سامی «دنیا مردار است و طالب دنیا سگ مردارخوار» (الدنیا جیفه و طلبها کلاب)؛ ولی اساس و پایه و مایه تعالیم زرتشت تبلیغ برای دنیاسازی و شادزیستی است.

پیامبران ادیان سامی پیام‌گیران خدای خودشان‌اند، خدایشان از راه وحی و با واسطه با آنها سخن می‌گوید، آنها سخنان او را می‌شنوند و به خاطر می‌سپارند و به مردم می‌رسانند. ولی زرتشت نه پیام‌گیر خدای خودش بل که پیام‌دهنده به خدا است. ما هیچ‌جا در گاتّه نمی‌بینیم که

اهورمَزدا با زرتشت سخن گفته باشد؛ بل که همواره این زرتشت است که خطاب به او سخن می‌گوید. زرتشت را در گائَه همچون کسی می‌بینیم که با درون خودش سخن می‌گوید نه با یک ذات بیرون از خودش. یعنی سخن زرتشت با خدایش یک‌سویه است، او سخن می‌گوید ولی خدای او هیچ‌گاه با او سخن نگفته است. به عبارت دیگر، سخنان پیامبران ادیان سامی نه سخن خودشان بل که سخن خدا است که به آنها وحی می‌شود و پیامهائی که به مردم می‌رسانند سخنان خدا است؛ ولی سخن زرتشت از آن خود او است که از درون خودش برخاسته است.

از این رو نباید که زرتشت را در ردیف پیامبرانی قرار داد که در ادیان سامی شناخته‌ایم. نمی‌توان صفت «پیامبر» به مفهومی که از ادیان سامی آمده است را برای شخصیتی همچون زرتشت به کار برد. زرتشت نه غیب‌دان است، نه معجزه‌گر است، نه معصوم است، نه مافوق بشر است، نه با ادعای این که «ولی امر انسانهای روی زمین است» است طالب اطاعت چشم و گوش بسته مردم از خودش است، نه خواهان نابودی مخالفان خویش است، نه طالب فرود آمدن خشم خدا بر مخالفان خویش و شکنجه‌های آن‌چنانی برای آنها است، و نه تبلیغ‌گر جهاد و کشتار انسانها است. هیچ‌کدام از صفتهای انبیای سامی بر زرتشت تطبیق نمی‌کند.

پیام زرتشت - به بیان امروزی - «نفی مطلق جهاد برای گسترش دین و سلطه زورگویانه» بود. از این نظر، زرتشت در نقطه مقابل پیامبران ادیان سامی قرار می‌گیرد که اساسی‌ترین تعلیمشان جهاد برای گسترش دین و گسترش سلطه جبارانه پیروانشان در جهان بود.

چنان‌که پیشتر گفتیم، جنگهای دنیای باستان عموماً جنگهای دینی زیر پرچم خدا بود. مردم جامعه که در اثر تلقینهای رهبران دینی به شدت مرعوب بلايای آسمانی بودند به مجریان چشم و گوش بسته فرمانهای حکومت‌گران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشیهای تجاوزگرانه شرکت می‌کردند، و به قصد آن که مردم اطراف را به اطاعت فرمان‌روای خویش در آورند و باورهای دینی رهبران خویش را بر آنها تحمیل کنند با جان و دل مردم را کشتار و غارت می‌کردند. آن‌چه بهانه جنگها را به دست امیران توسعه طلب می‌داد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به تبع آن هرکدام از رهبران دینی سیاسی گمان می‌کرد که باورهائی که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است و باید که آن را نابود کرد. چنین توهمی برای هزاران سال بر جوامع بشری - به‌ویژه در میان‌رودان و مصر و خوزیه - حکم‌روایی می‌کرد و جنگهای جهادگرانه به راه می‌افکند و ویرانیها و کشتارهای جمعی انسانها را به دنبال داشت.

زرتشت مصلحی روشن‌بین و انسان‌دوست، و نخستین کس در جهان بود که به این

حقیقت توجه نمود که اساس اختلافهای جوامع و ستیزها و جنگها و ویرانیها چندگانگی آلهی و دینی است؛ و با اندیشه از میان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای انسانها، و به آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول پسندیده اخلاقی مورد اتفاق همگان، نهضتی عظیم به راه انداخت که نه تنها در جهان زمان او بل که تا دهها سده پس از او بدیع و منحصر به فرد بود. او که - به گفته خودش - مردی سخن ور و شیرین بیان بود،^۱ تأکید نمود که در جهان یک خدای واحد نادیده آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار و مهرورز و مردم دوست و کردگار است؛ و جز او هر چه را که مردم تحت نام خدا می پرستند و به نام آنها جنگها به راه می افکنند، دیوان مردم فریب و جنگ افروزند که آبادیها را به ویرانی و بشریت را به درد و رنج و تباهی می کشانند. آنچه جنگها را به راه می اندازد روح خبیثی به نام «انگرمنیو» است که در انسان لانه کرده است و او را تحریک به سلطه طلبی و جنگ و خونریزی می کند.

پیشتر گفتیم که اقوام آریایی خدایانشان را با لقبهای آهور و دیو خطاب می کردند و بعدها آهور خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیو خدای مورد پرستش آریان مهاجر هند شد. آهور برای ایرانیان صفت مجرد ایزدان آسمانی بود که به مرور زمان به یک خدای یگانه تبدیل شده بود. چنین امری در میان همه اقوام جهان وجود داشته و زمانی که برخی از جوامع بشری به باور تک خدایی رسیدند خدای هر کدام از اقوام یکتاپرست همان صفت مشترک خدایان دیرینه بود که به صورت خدای واحد درآمد. إله در روزگاران دور صفت مشترک خدایان قبایل عرب بود، و هر کدام از خدایان عرب یک اله بود که معرفه اش الاله می شد. این لفظ به مرور زمان به شکل «الله» درآمد. بت خانه های عرب عموماً «بیت الله» (خانه الله) نامیده می شدند، و عربها خدایانشان را با خطاب «اللهم» (ای الله ها) مورد خطاب قرار می دادند. به تدریج الله به خدای مجرد آسمانی تبدیل شد، سپس به دنبال تحول در فکر دینی عرب و گسترش مسیحیت در سرزمینهای شمالی عربستان و به دنبال آن ظهور اسلام، الله به خدای آسمانها و زمین و آفریدگار یکتا مبدل شد که پیامبران را فرستاده بود تا راه رستگاری را که بندگی الله و فرمان بری از پیامبر بود به انسانها نشان دهند.

زرتشت اعلام کرد که خدای حقیقی جهان «اهورمزدا» است که آفریدگار و پروردگار و کردگار و کارساز و توانا است، و دیگر هر چه خدا نامیده می شود دیو و دشمن بشر است، و کسانی که با ادعای نمایندگی آنها به مردم فرمان می دهند سلطه جویانی مردم فریب اند. او اعلان نمود که اهورمزدا و سپنته منیو (منش مقدس) و وهومنه (منش نیک اندیشی) و اوتنه

(منشِ عدالت) او را برای راهنمایی بشریت به سوی رستگاری مورد حمایت قرار داده‌اند تا پیامهای نجات‌بخشش را به همهٔ مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به همگان نشان دهد، دشمنیها و جنگها و ویران‌گریها و تجاوزها را از جهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار بدارد.

او با بینش عمیقی که نسبت به واقعیتهای جامعه داشت دریافته بود که خیر و شر و نیک‌اندیشی و بداندیشی خصلتهای ذاتی انسان است که با انسان زاده شده است؛ و با این دریافت کوشید که کلیدی بیابد برای گشودن قفل این تضادی که در درون انسان نهفته بود، و بر آن شد که با معرفی خیر و شر دیده‌های مردم نیک‌اندیش را بر روی حقایق بگشاید و آنها را به راه خیر افکنده از راه شر برحذر دارد. او پیامهایش را به این گونه به گوش مردم می‌رساند:

اینک من می‌خواهم سخن بگویم. شما که نزدیک‌اید و شما که دورید، اگر خواهان تعلیم گرفتن‌اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همهٔ شما اینها را که من می‌گویم به خاطر بسپارید. از این پس بدآموزان و دروغ‌پردازان با فسادکاریهای گفتاری و عقیدتی‌شان زندگی مردم را به تباهی نتوانند کشید.

من دربارهٔ آن دو گوهر همزادی سخن می‌گویم که در آغاز آفرینش پیدا شدند. آن یک که فضیلت بود به دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچ‌گاه با هم توافق نخواهند داشت».

من از چیزی سخن می‌گویم که اهورمزدا در این زندگی به من آموخته است. هر که از شما آنچه را که من می‌اندیشم و اعلام می‌دارم به کار نبندد در زندگیش همچنان رنج خواهد کشید. من از چیزی سخن می‌گویم که برای زندگی بهترین چیز است... من از چیزی سخن می‌گویم که آن ذات اقدس به من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده در بر دارد. من دربارهٔ آن ذاتی سخن می‌گویم که برترین ذات است، و او را می‌ستایم.^۱

اینک سخن می‌گویم با کسانی که گوش شنوا دارند دربارهٔ آنچه که انسان خردمند باید به خاطر بسپارد، و آهور و وُهومنه را بستاید؛ می‌خواهم دربارهٔ رحمتی که مشمول فروغ ایزدی است سخن بگویم - آن رحمتی که شامل حال کسانی می‌شود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشه‌اتان بهترین چیزها را. به آنها با دیدگان روشن بین ذهن‌تان بنگرید تا پیش از آن که فرجام بزرگ فرارسد هر کدامتان بتوانید تصمیم

درست را در انتخاب میان دو راه اتخاذ کنید و راهی را برگزینید که سعادت و خوش بختی در آن نهفته است.

اینک آن دو گوهرِ نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و میان این دو آن کس که خردمند است راستی را برمی‌گزیند ولی آن که نادان است چنین نمی‌کند. و چون این دو گوهر در آغاز به هم برآمدند زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین زندگی برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دو گوهر آن یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ و آن که بهترین گوهر بود و از آسمانها جامهٔ نستوهی بر تن داشت راستی را برگزید؛ و چنین‌اند همهٔ کسانی که با کردار شایسته خواهان خشنودی اهورمزدا باشند. در میان این دو گوهر همزاد، دیوها راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به هوسِ هوش‌رُبا مبتلا گشتند و بدترین پندار را برگزیدند، و خشم‌گینانه جمعیت آراستند تا جهان بشریت را به تباهی و فساد بکشانند.^۱

شاید زرتشت نخستین انسان روی زمین و عرصهٔ تاریخ باشد که به حقیقت متضاد بودن سرشت بشری پی برده بود و درصدد حل این تضاد به قصد خوش بخت کردن انسانها برآمد. ما در جهان باستان، دیگر هیچ اندیشمندی را نمی‌شناسیم که این‌گونه تعریف روشنی از سرشت انسانی و از «خیر و شر» و «فضیلت و رذیلت» ارائه داده باشد. در سروده‌های او، همان‌گونه که اهورمزدا و وُهومِنه و آرتَه در ضمیر انسان جای دارند، خیر و شر نیز بخشی از ذات بشر است. اما انسان بافضیلت آن است که بتواند خویشتن را از سرشتِ شر برهاند و از سرشتِ خیر پیروی کند. به عبارت دیگر، از نظر زرتشت، تلاش برای دست‌یابی به سعادت همانا جدال با خویشتن و بریدن از بخشی از وجود خویشتن است که همان خصیصهٔ آنگرمینو (اهری‌من) باشد.

این جنبه از تعالیم او ستون اصلی بنیان تربیت اخلاقی‌ئی است که او در سروده‌های خویش برپا داشته است. ما به دشواری می‌توانیم اندیشمندِ دردشناسِ دیگری را در جهان باستان بیابیم که اخلاق را این‌گونه واضح و روشن تعلیم داده باشد. زرتشت ابتدا انسان را به آن‌گونه که هست (موجودی باشعورِ خودآگاهِ اندیشه‌ور، و ترکیبی از خصلتهای خیر و شر که سرشتی او است) تعریف کرد، آنگاه کوشید که تعریف دقیقی از انسان به آن‌گونه که باید باشد ارائه دهد، و به انسانها بیاموزد که چه‌گونه باید از خصلتهائی که باعث رنج‌اند رهید و به خصلتهائی که باعث سعادت‌اند دست یافت.

ما وقتی گاتّه را مطالعه می‌کنیم زرتشت را انسانی می‌یابیم که برای رنجهای بشریت به شدت رنج می‌کشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختیهای مردم بیابد و به آنان نشان دهد و همگان را به رستگاری برساند. و چون می‌داند که این کار مشکل از عهدهٔ یک انسان یا حتی یک گروه از انسانها بر نمی‌آید، همواره دست دعا به درگاه آفریدگار بلند می‌کند و از او یآوری و فروغ می‌طلبد، و در عین حال از او می‌خواهد که این همه بدبختی و نابه‌سامانی و جنگ و خون‌ریزی و فساد را که در جهان وجود دارد و آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده است از میان بردارد. او احساس می‌کند که وظیفه دارد بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می‌بیند که زورمندان (کاوسها، کرپنها، اوسیجها، گرهماها) با همهٔ توانشان با او مخالفت می‌ورزند، و یآوری از میان انسانها برای خودش نمی‌یابد؛ و برای همین هم او را در سروده‌هایش می‌بینیم که همواره در اندیشهٔ یافتن راهی برای به سرانجام رساندن وظیفهٔ خطیری است که بر دوش خویش نهاده است، و از تنهایی و بی‌یآوری رنج می‌کشد. او در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمزدا (درواقع، خطاب به درون خویشتن) چنین می‌گوید:

به کدام سرزمین رو کنم، به کجا پناه برم از دست این زورمندانِ پیروِ دروغ، از دست این مردمی که با من بی‌انصافی می‌کنند؟ هیچ کدام از آنها روی خوش به من نشان نمی‌دهد.

پروردگارا! من باید به چه وسیله‌ئی خشنودی تو را به دست آورم؟

پروردگارا! من نیک می‌دانم که به تنهایی توان انجام هیچ کاری را ندارم، زیرا فقط اندک شماری از مردم با من اند. من از تو - پروردگارا - می‌خواهم که مرا چنان یآوری کنی که یک دوست نسبت به دوستش می‌کند.

به وسیلهٔ آرتّه (خصیصهٔ عدالت) به من بیاموز که راه رسیدن به وهومنه (نیک‌اندیشی و نیکوکاری) را چه‌گونه باید پیمود.

پروردگارا! وقتی پیروان دروغ در صدد آزار رساندن به من برمی‌آیند، به جز اندیشهٔ نیک اعطایی تو و فروغ روشن‌گر تو چه کسی یاور و پشتی‌بانِ مردی چون من خواهد بود؟ در این تنهایی و بی‌کسی فقط توئی - پروردگارا - که دست مرا می‌گیری و به راه درست رهنمون می‌شوی.^۱

زرتشت احساس می‌کند که وظیفهٔ هدایت بشر به سوی خوش‌بختی به وی سپرده شده است. لذا در پرستشی که از زبان روح هستی [گئوش اورون] از درون خویشتن می‌کند خطاب به

اهورمَزدا می‌گوید که تو مرا برای بشریت آفریده‌ای؛ و از او می‌خواهد که در این راه یاور و راهنمایش باشد:

گئوش اَرُونَ (روح هستی) به درگاه تو استغاثه کرد که مرا چه کسی آفریده و به چه منظوری آفریده است؟ زورمندانِ خشونت‌ورز به من تعدی می‌کنند. پروردگارا! من جز تو چوپانی ندارم؛ مرا به چراگاهِ شایسته رهنمون باش.^۱

زرتشت در عین آن که شدیداً از کاوس‌ها و کرپنها و اوسیح‌ها و گرهماها بیزار می‌جوید در صدد است که به آنها، به همهٔ زورمندان پیرو دروغ و فریب، بیاموزد که رستگاری در پیروی از راستی و نیک‌اندیشی است. او تصریح می‌کند که اگر از آنها بیزار می‌جوید نه از سرکینه و دشمنی بل که از سر خیرخواهی است؛ زیرا خواهان نیک‌زیستی برای همگان است:

پروردگارا! من از تو می‌پرسم، به من بگو که در میان آنهایی که مورد خطاب من هستند کدامشان دوست دار راستی و کدامشان پیرو دروغ است! دشمن در کدام سو است! آیا پیرو دروغ که خواهان رحمت تو نیست دشمن است؟ چرا او چنین است؟ آیا باید او را دشمن پنداشت؟^۲

زرتشت را در سروده‌هایش دارای وظیفه و مأموریتی جهان‌شمول می‌بینیم که خود را نجات‌بخش بشریت معرفی می‌کند و به همهٔ اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عموماً توسط خدای قبیله‌یی‌شان برای نجات قوم و قبیلهٔ خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها هدفشان فقط رستگاری قوم خودشان بود بل که خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و نابودی آنها را می‌خواستند. موسا که توسط خدای بنی‌اسرائیل برگزیده شده بود تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از بردگی فرعون مصر و کوچاندن آنها به جای دیگری بود که در آزادی بزیند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بل که - چنان که در جای خود خواهیم دید - به همهٔ اقوام روی زمین به‌دیدهٔ دشمن درخور نابودی می‌نگریست، و حتی همزیستی با اقوام غیراسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان یهوه - خدای اسرائیل - بودند ممنوع کرده بود. تلاش جهادگرانه برای تصرف سرزمینهای اقوام بیگانه و نابودگری اقوام بیگانه اساس تعالیم موسا را تشکیل می‌داد، و آن را در جای خود خواهیم خواند. ولی در هیچ جای گاتّه نمی‌بینیم که زرتشت در یک مورد هم برای رستگاری قبیلهٔ خودش - اسپیتامه - دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به آنان گفته باشد که من

۱. یسنه ۲۹/۱.

۲. یسنه ۴۴/۱۲.

برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بل که در همه جا خطابش به مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همه مردم روی زمین به آهور روی آورند و از دیو پرهیزند و دور شوند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همه بشریت در آرامش و آسایش به سر ببرند.

بیشتر سروده‌های زرتشت حالت یک گپ گفت (مونولوگ) دوستانه با آهورمزدا دارد. خدا در سروده‌های او نه یک پادشاه قهار جبار منتقم خشم آور پرزور، بل که یک دوست بسیار دان و مردم دوست و مهرورز است. او وقتی خدا را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد و از او یاری می‌طلبد که بتواند مردم را به راه نیکی و راستی رهنمون شود چنان با خدا سخن می‌گوید که انگاری یک دوست در برابر یک دوست نشسته است و با او مشورت و نزد او گلایه می‌کند. او وقتی با خدا سخن می‌گوید انگاری خدا در درون خود او است، و او در حقیقت با ضمیر خودش و درون خودش سخن می‌گوید، و در تلاش است تا راهی موفقیت‌آمیز برای اصلاح جامعه و برطرف کردن کژیها بیابد:

پروردگارا! آیا می‌توانم از تو بخواهم که به من به عنوان یک دوست آن چه را که شایسته است به من بیاموزی و دوستانه راه درست را به من نشان دهی تا از و هومنه (اندیشه نیک) پیروی کنم و وجود ملامال از عشق و محبت گردد؟ تو، پروردگارا، که از اعماق روح همگان خبر داری؛ تو که پدیدآورنده راستیها و نیکیهای^۱.

پروردگارا! تو را فرامی‌خوانم، تو نیز به ندای من توجه کن و همان گونه که یک دوست به دوست خودش یاوری می‌رساند به من یاوری برسان. به من بیاموز تا آن گونه که شایسته و بایسته است از نیک اندیشی (وهومنه) برخوردار شوم.^۲

پروردگارا! به ما بگو و با بیان خودت به ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا من بتوانم همه مردم روی زمین را به راه تو در آورم.^۳

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده‌ام، و با نیک اندیشی یکی شده‌ام، و به خوبی می‌دانم که هر کار نیکی را آهورمزدا پاداش خواهد داد، هر چه در توان دارم را در راه آموزش دادن به انسانها برای پیروی از راستی و عدالت به کار خواهم گرفت.^۴

پروردگارا! آیا به بیان خودت و از عمق روح خودت به من یاد خواهی داد که چه گونه

۱. یسنه ۴۴/۱ - ۲.

۲. یسنه ۴۶/۲.

۳. یسنه ۳۱/۳.

۴. یسنه ۲۸/۴.

می شود برای همیشه راه راست و نیک اندیشی را در پیش گرفت؟^۱
 پروردگارا! تو به نیکان گوهر فضیلت داده آنان را به نیروی پارسایی و راستی آراسته ای،
 ولی بدکاران را خوئی آتشین است؛ و این دو از یکدیگر متمایزند. همه کسانی که گوشی
 شنوا دارند این حقیقت را درک خواهند کرد و به راه تو در خواهند آمد.^۲

برخلاف ادیان سامی که پیامبران بی اراده و تصمیم خودش از جانب خدای قوم
 برگزیده می شود و خدا در نخستین پیامش خویشان را به او می شناساند و همچون یک پادشاه
 زورمند و فرمانده مطلق به او فرمان می دهد (و این را در جای خود درباره موسا و یهوه خواهیم
 دید)، در سروده های زرتشت می بینیم که او در تلاش برای یافتن حقیقت و منشأ نیکی، از راه
 مکاشفه درونی، در ژرفای ضمیر خویش به ساخت خدا نائل شده است. این موضوع را او چند
 جا در گاتّه تکرار کرده است. به عنوان دو مثال:

پروردگارا! هم آنگاه که تو را در ضمیر و اندیشه خویش درک کردم دانستم که آغاز و پایان
 همه هستی توئی. چون با دیده دل به تو نگریستم تو را منشأ خیر مطلق (پدر و هومنه)
 یافتم. دانستم که تو آفریدگار روح هستی (گوش ارون) و دادار حقیقی و آفریدگار عدالت
 (آرتّه) و داور کردارهای مردم جهان ای. دانستم که نیک اندیشی و نیک منشی (وهومنه)
 را تو به کسانی عطا می کنی که در تلاش اند تا با کردارهای نیکشان تو را خشنود سازند.^۳
 پروردگارا! آن روز فرخنده کی فرا خواهد آمد که جهانیان به سوی راستی و پاکی روی
 آورند و خیر خواهان رستگاری بخش با تعالیم بخردانه خویش مردم را به سوی سعادت و
 نیک فرجامی رهنمون شوند؟ نیک اندیشی (وهومنه) چه وقت به سوی همگان روی آور
 خواهد شد؟ پروردگارا! من یقین دارم که تو چنین روزی را خواهی آورد.^۴

چنین شناختی از خدا ناشی از یک پرسش اساسی است که زرتشت از خویشان کرده
 بوده است، و آن همانا این پرسش است که هدف از خلقت انسان چیست، انسان برای چه
 به این دنیا آمده است، و هدف غایی زندگی بشر چیست؟ این همان پرسشی است که زرتشت
 در سروده های یسنّه ۴۴ در یک گپ گفت (مونولوگ) که با اهورمزدا - و در واقع با خویشان -
 داشته از اهورمزدا پرسیده است.

۱. یسنّه ۲۸ / ۱۱.

۲. یسنّه ۴۷ / ۶.

۳. یسنّه ۳۱ / ۷ - ۹.

۴. یسنّه ۴۶ / ۳.

در تعالیم زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچ‌کدام از دینهای دیگر دیده نمی‌شود؛ و آن تقدس بخشیدن به آفریدگان خوب و مفید اهورمزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهایی را در ستایش خورشید، ماه، اختران، رودخانه و آب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده‌های طبیعی و حتی جانوران اهلی سودمند می‌یابیم. این پدیده‌ها در تعالیم زرتشت به صورت جلوه‌های اراده آفریدگار مطرح‌اند و ستایش از آنها در حقیقت خویش ستایش اراده اهورمزدا، و به بیانی دیگر ستایش ذات اهورمزدا است. اینها استند که ادامه حیات بشر را به اراده اهورمزدا ممکن ساخته‌اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگار و نیک و شایسته ستایش‌اند:

زمین را می‌ستائیم که ما را با بردباری بر پشت خویش حمل می‌کند. زنان را می‌ستائیم ای اهورمزدا که از آن تو استند که زاینده مایند و باراستی و ایمانشان و با تلاش و کارشان و با فداکاریهایشان فرزندان نیکوکار و راست‌کردار می‌پرورند. آبهای فروریزنده از بالا و آبهای چشمه‌ساران و آبهای روان و آبهای ایستا را می‌ستائیم که خدای بزرگ برای ما فرستاده است و مظهر پاکی و نیکی‌اند و به ما خدمت می‌کنند و برای ما همچون مادران زاینده‌اند. همه مظاهر نیکویی را می‌ستائیم و به همه نیکبها و نامهای نیک نماز می‌بریم زیرا آفریدگان خدایند، و با ستایش اینها تو را می‌ستائیم و در پیش‌گاه تو نماز می‌بریم ای خدای بزرگ، و با ستایش اینها خویشتن را با تو یکی می‌کنیم و نیایشهامان را به تو تقدیم می‌داریم. گاو زاینده و شیرده را می‌ستائیم. کودکان زیبای شیرخواره را می‌ستائیم. ما همه آنها را می‌ستائیم که در تنگیها و سختیها دست‌گیران مردم‌اند و همچون آنها بخشنده و نیکی‌کننده‌اند.^۱

ستایش مظاهر هستی شبیه سروده بالا در اوستا بسیارند. انسان وقتی این ستایشها را می‌خواند به یاد این سخن سعدی شیرازی می‌افتد که «به جهان خرم از آن‌ام که جهان خرم از او است؛ عاشق‌ام بر همه عالم که همه عالم از او است». سعدی از آن‌رو عاشق همه جهان است که همه جهان جلوه اراده خدا است؛ او که مسلمان ایرانی است چنین عقیده‌ئی را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به تحقیق آن‌را از روزگاران دوری به ارث برده و سپس بر زبان آورده است. ستایش پدیده‌های طبیعی در آئین زرتشت زیباترین جلوه توحید او است که همه چیز را نشأت گرفته از خدا می‌بیند و او را منشأ همه نیکبها و خوببها و راستبها و خوشبها می‌داند. همه پدیده‌های طبیعی را خدا آفریده و به تسخیر بشر در آورده تا بشر توسط آنها به سعادت و خوشی دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و او را بستاید که این همه نعمتها را به او ارزانی داشته

است. این پدیده‌ها نیز چون که آفریدگان نیک آفریدگارانند باید که ستایش شوند و از راه آنها به ذات آفریدگار پی برده شود، زیرا تجلی ذات آفریدگار را در همه چیز می‌توان دید. زرتشت را در خلال گاته انسانی می‌یابیم که نه تنها به انسانها بل که به همه آفریدگان عشق می‌ورزد، و نه تنها برای انسان بل که برای همه موجودات روی زمین خواهان آسایش است. او انسان را موجودی خیرگرا و شرس‌تیز می‌داند و تصریح می‌کند که انسان ذاتاً نیک‌اندیش و عدالت‌گرا است.^۱ این درست برخلاف تعالیم ادیان سامی است که انسان را ذاتاً شرگرا و خیرگریز می‌دانند. خیرگریزی و شرگرایی انسان در ادیان سامی با نخستین انسان یعنی آدم ظهور می‌یابد. خدا روزی که آدم را آفرید به او گفت که به سخنان ابلیس گوش ندهد که ابلیس دشمن او است. و به او گفت که از میوه یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم در عین حالی که در باغ خدا و نزدیک خدا می‌زیست هم به سخن ابلیس گوش داد و هم از آن میوه خورد، و در نتیجه مورد خشم خدا قرار گرفت. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری برسر مردم بود و مردم از او می‌ترسیدند ناگزیر از بدی دوری می‌کردند، ولی همین که فرصتی می‌یافتند یا همین که پیامبران از دنیا می‌رفت به روال پیشینشان برمی‌گشتند. خیرگریزی و شرگرایی در ادیان سامی خصیصه ذاتی انسان شمرده شده است؛ ولی نزد زرتشت انسان ذاتاً خیرگرا و شرگریز است. در تعالیم ادیان سامی دستور داده شده که انسانهای شرگرا (کسانی که خدای خودی را نمی‌پرستند و مطیع پیامبر زمانه نیستند) را نابود کرد تا شر از میان برود؛ ولی در تعالیم زرتشت باید عوامل و مسببات شر را از میان برد و مردم را با خیر و شر آشنا کرد، آنگاه شر از میان خواهد رفت و خیر گسترش خواهد یافت، و کسانی که از خودبیگانه شده و به شر گرایش یافته‌اند وقتی خیر را شناختند گرایش به خیر خواهند یافت.

زرتشت اساس تعالیمش را بر روی محبت به آفریدگان اهورمزدا بنا نهاد و مسئولیت اول و آخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه و کشتزار و درخت و جانوران اهلی (ستوران) اعلان کرد، و بنابر آن هرگونه تعدی به انسان و جانور و محصولات و آبادیها را شدیداً نکوهیده آنها را کردار کسانی نامید که از دیوها فرمان می‌برند تا خوشی را از مردم بگیرند و جهان را تباه کنند.^۲

از آنجا که کاویان در تلاشهای گسترش طلبانه‌شان درگیر جنگهای همه‌جانبه با یکدیگر بودند و این جنگها ویرانیها و رنجها برای مردم به دنبال می‌آورد، او نوک پیکان حمله را

۱. یسنه ۴/۴۷.

۲. یسنه ۳۲، بندهای ۳-۱۲.

متوجه کاوے‌ها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد که به عقیده او روح و خرد مردم را به بند کشیده بودند و با به راه انداختن جنگهای تجاوزکارانه و ویران‌گر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به ویرانه مبدل می‌کردند.^۱

زرتشت به قصد براندازی آداب و رسوم خشن موجود با همه مظاهر دینی روز به مبارزه لفظی و تبلیغی برخاست و مراسم عبادی آریان را که با باده‌گساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات قربانی برای خشنودی خدایانشان همراه بود کردارهای جاهلانه، و قربانی حیوانی را تباه‌کاری و کردارهای ستم‌گرانه و نابودکننده حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدید لفظی قرار داده گفت که این کردارها خشم آفریدگار را برخواهد انگیخت. نیز، او کسانی که در برابر انسانهای مسالمت‌جو سلاح برمی‌کشند و به جنگ برمی‌خیزند و کشتزارها و آبادیها را تباه می‌کنند را پیروان دیو و دروغ‌نامید و تأکید کرد که اینها گمراهانی‌اند که با این کارهای جاهلانه از دیوها یاری می‌طلبند و برسر حصول متاع دنیایی آبادیها را ویران می‌کنند و انسانها را به خاک و خون می‌کشند. او گفت که کسانی که جنگ می‌افروزند و آبادیها را تباه می‌کنند مردمی نابخردند که با کردارهای نارواشان گئوش ارون (روح هستی) را به فریاد درآورده‌اند.^۲

او که به مفساد باده‌گساری و مستی واقف بود ضمن تحریم کردن نوشابه مستی‌آور و زائل‌کننده هوش انسان تأکید کرد که کسانی که نوشابه مستی‌آور می‌نوشند و برای خشنودی دیوها و خدایان دروغین به پایکوبی می‌پردازند و همراه با خروشهای مستانه خون‌جانوران را به قصد تقدیم به خدایان دروغین بر زمین می‌ریزند، دیواپرستانی‌اند که از نیکی دوری می‌جویند و به بدی می‌گیرند.^۳

در باور زرتشت، مردم ذاتاً گرایش به نیکی دارند و از بدی بیزارند. از این‌رو است که او تأکید می‌کند که اگر بدآموزیهای رهبران مردم‌فریب و مدعیان دروغین نمی‌بود همگان درست‌کردار و آشتی‌جو و مهرپرور می‌شدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان می‌کوشیدند. او تصریح می‌کند که شر و بدی نه متعلق به جهان انسانها بل که از آن اقلیم هفتم و خوانیرت است که اقلیم دیوها است، و دیوها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعده‌های

۱. یسنه ۱۸/۹. یسنه ۱۳/۳۲ - ۱۵. یسنه ۲۰/۴۴. یسنه ۱۱/۴۶.

۲. یسنه ۳/۳۲ - ۱۶. یسنه ۲۰/۴۴.

۳. یسنه ۱۳/۳۲ و ۱۴. یسنه ۱۰/۴۷.

دروغین و فریبا شیفته متاع دنیایی کرده در دلهاشان آرزوی جاودانگی نهاده‌اند و به این وسیله به دست این فریب خوردگانْ خشونت می‌پراکنند و جهان را به تباهی می‌کشاند و درد و رنج را برای بشریت می‌آورند.^۱

به گفته او، آن‌چه مردم را از فطرت خویش بیگانه می‌سازد نیروی دیومنشی است که به درون انسانهای کج اندیش حلول می‌کند و آنها را به دیوهای خشم‌آور و آزمند و کینه‌ورز مبدل می‌سازد.^۲ این نیروی دیومنش که انگرمنیو (منش خبیث) نام دارد از آغاز آفرینش با بشر زاده شده؛ همان‌گونه که سپنته منیو (منش مقدس) نیز با او زاده شده است.^۳ انگرمنیو همواره انسان را به سوی بدی و فساد سوق می‌دهد، و سپنته منیو او را به سوی نیکی و عدالت رهنمایی می‌کند. انسان خردمندی که از سپنته منیو پیروی کند و نیکوکاری پیشه سازد و با کار و کوشش خود جهان را آباد کند، خدا از او خشنود می‌شود و در این زندگی شادی و در زندگی اخروی خوش‌بختی ابدی به او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع انگرمنیو شود و با پیروی از فرمان دیوها بدکرداری پیشه کند و امنیت و آرامش مردم را از بین ببرد، در این زندگی به درد و رنج و در آخرت به رنج جاویدان گرفتار خواهد آمد.^۴ و تأکید می‌کند که نیک‌فرجامی و شادی ابدی برای کسی است که نیکی و شادی را برای همگان خواهد.^۵ یعنی کسی که درصدد نشان دادن راه درست به دیگران و خواهان شادی و نشاط دیگران و در تلاش خوش‌بخت کردن دیگران باشد بهترین فرجامها را خواهد داشت.

آن‌چه در تعالیم زرتشت توجه پژوهش‌گران را به خود جلب می‌کند آن‌که او - برخلاف انبیای سامی - خودش را اصلاح‌گر و احیاکنندهٔ ادیان قبیلہ‌یی موجود اعلام نمی‌کند، بل که با باورهای موجود به مبارزه برخاسته و به جای آن‌که درصدد پالودن آنها باشد در تلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ تعالیمی که ارائه می‌کند برای جوامع پیرامون او تازگی دارد. انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روان پیامبران قبیلہ‌یی خودشان بودند، و می‌کوشیدند که آن‌دسته از تعالیمی که کهنه و فرسوده شده بود را اصلاح کنند و به شکلی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه در زمان آنها سازگار باشد. مثلاً موسا در بنی‌اسرائیل دنباله‌رو یعقوب و

۱. یسنه ۳۰/۶. یسنه ۳۲/۵. یسنه ۳۳/۳.

۲. یسنه ۴۹/۴.

۳. یسنه ۳۰/۲-۳.

۴. یسنه ۳۰/۴-۱۱. یسنه ۳۱/۱۵-۱۶. یسنه ۴۵/۷. یسنه ۴۶/۱۱ و ۱۹. یسنه ۴۸/۲. یسنه ۴۸/۴.

۵. یسنه ۴۳/۲.

اسحاق و ابراهیم بود. بعدها در قبیلهٔ او عیسا آمد تا دین موسا را از آلائشها بزداید، و تعالیم موسا که در کتاب دینی یهود بود اساس دین او را تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز اگرچه از قبایل اسرائیلی نبود ولی خود را ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی معرفی کرد و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهودان و مسیحیان را بخش جدایی‌ناپذیر اسلام اعلام داشت، و درعین حال همهٔ مراسم دینی موجود در مکه را ضمن اصلاحات ساده‌ئی (فقط با کنار نهادن بتها) تثبیت کرد. ولی زرتشت با یک اقدام انقلابی برضد همهٔ مظاهر دینی زمان خویش شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوان مردم‌فریب خوانده به آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که تعالیمش کاملاً انقلابی بود و زندگی عقیدتی مردم را زیرورو می‌کرد و عدالتی آرمانی را تعلیم می‌داد که تا آن زمان برای مردم جهان ناشناخته بود.

در تعالیم زرتشت هیچ واسطه‌ئی و هیچ شفاعت‌گری میان خدا و انسان وجود ندارد، زیرا خدا چون که در درون انسان است چندان به انسان نزدیک است که انسان می‌تواند مستقیماً با او هم‌سخن شود، آن‌گونه که خود زرتشت با او به‌عنوان یک دوست و آشنای دیرینه هم‌سخن می‌شود و مسائل و مشکلات خویش را با او در میان می‌گذارد. این همه خطابهای دوستانه به‌هورمزدا در گاتّه که زرتشت کرده است یکی از اهدافش تعلیم دادن به انسانها است که می‌شود این‌گونه خدا را مورد خطاب دوستانه قرار داد؛ ولی برای آن شرطی قرار داده است و آن این که انسان خویشتن را با خصلتهای نیک‌اندیشی و راستی و عدالت بیاراید.

زرتشت به انسانها نمی‌گوید که بیائید تا خداشناسی را من به‌شما بیاموزم؛ بل که می‌گوید که من چند خصلت نیکو که از صفتهای خدا استند و فضایل ملکوتی‌اند را به‌شما می‌آموزم، شما اینها را بگیرید و به‌کار بندید، پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشید، آنگاه خواهید توانست که همنشین و هم‌سخن خدا و حتی شبیه خدا شوید. او تصریح می‌کند که خدا را به وسیلهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، و به وسیلهٔ برخورداری از فضایل وهومنه و آرتّه توان شناخت، و به‌همین وسیله ارادهٔ او را انجام توان داد.^۱

به عبارت دیگر، او به انسانها می‌آموزاند که عوامل و اسباب نزدیکی به خدا و شبیه خدا شدن در درون خود انسان نهفته است، و هر انسانی که مایل باشد می‌تواند که آنها را کشف کند و به‌کار بندد و خویشتن را به‌کمال و خداگونگی برساند.

فضایل ملکوتی در تعالیم زرتشت

فضایل ملکوتی که زرتشت معرفی کرد یک مجموعه والاترین فضایل اخلاقی استند که انسان را به کمال و جاودانگی و خداگونگی می‌رسانند. او تعلیم داد که انسان می‌تواند با برخورداری از فضایل ملکوتی خود را شایسته رسیدن به سعادت دو جهانی و همسانی با اهورمزدا سازد.

معنای تقوا را در تعالیم زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت آن است که انسان با مجموعه‌ئی از فضایل والای اخلاقی که از ذات اهورمزدا نشأت گرفته‌اند یکی شود. اهورمزدا فضیلت کامل و مقدس‌ترین ذات است. انسان نیز می‌تواند که با دست‌یازی به فضایی که خاص اهورمزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورمزدا شود.

فضایی که زرتشت در تعالیم خویش از آنها نام برده است والاترین مراحل آرمان بشری‌اند که نیک‌اندیش‌ترین و نیک‌خواه‌ترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده‌اند و هستند. به این فضایل - که صفات ربوبی‌اند - انسان می‌تواند که دست یابد و به وسیله آنها به کمال برسد. زرتشت این فضایل را به‌گونه‌ئی مطرح نموده است که انگار می‌خواهد مراحل طی راه کمال را به انسان تعلیم دهد. یعنی تعلیم می‌دهد که انسان اگر می‌خواهد به رستگاری برسد باید از صفاتی پیروی کند که خاص خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفتها خودش را خداگونه سازد و در همه امور، در پندار و گفتار و کردارش، همچون خدا باشد. این فضایل عبارت‌اند از: وُهومِنَه، آرته، خَشْتَر، آرمئیتی، هائورواتات، اَمِرَتات، سراوشه.^۱

وُهومِنَه از «وهو» یعنی خوب، و «مِنَه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ و می‌توانیم آن را «حق»، «نیت خیر»، «نیک‌اندیشی» و «منش نیکو» معنا کنیم. وُهومِنَه والاترین صفت اهورمزدا است، و در نظام طبیعت از چنان جایگاه والائی برخوردار است که در آغاز بن‌دهشن گفته شده که اهورمزدا وُهومِنَه را پیش از همه هستی به‌هست آورد، و چون در آن نگرست آن را پسندید و صفت خویش کرد، و به این صفت بود که پروردگار و کردگار جهان شد. یعنی آن‌چه که به «خدا» صفت «خدایی» داد «وُهومِنَه» بود.

این صفت (وهومنه)، که بعدها در آئین مزدایسنه به صورت اصل «پندار و گفتار و رفتار

۱. این نامها تا امروز در زبان ما بازمانده است، و اکنون تلفظشان چنین است: بهمن، خسرو، آرمیده، خرداد، مرداد، سروش. «آرته» نیز بعدها که اسلام آمده با واژه عربی «عدل» جانشین شده است.

نیک» تعلیم داده شد سرآمد همه فضایل است. و هومنه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به خالق و محبت مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معنانهائی است که از مطالعه گاتّه قابل درک است. و هومنه خیر محض است. و هومنه جلوه رحمتی است که شامل انسان می شود و هدیهئی است که اهورمزدا به آدمهای نیک اندیش نیک رفتار نیک کردار عطا می کند.^۱ کسی که با جان و دل به هومنه بگردد هیچ گاه دیوهای رشک و خشم و آز و غرور و کین و شهوت به او نزدیک نخواهند شد. و هومنه سبب می شود که انسان اندیشه و گفتار و رفتار و کردار نیکو پیشه کند و در هیچ شرایطی اندیشه بدی به ذهن خود راه ندهد.

کوتاه سخن آن که هرکس از هومنه پیروی کند، هرچه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینی حق است، زیرا از والاترین صفتی (فضیلتی) که از آن اهورمزدا است برخوردار شده است.

آرته عدل و برابری و درستی و راستی، و استواری در پیمان است. آرته همیشه با هومنه همراه است؛ یعنی کسی که نیک اندیش باشد برای راستی کردن و درستی نمودن و عدالت ورزیدن و استوار در پیمان بودن نیز آمادگی دارد. به عبارت دیگر، کسی که نیک منش باشد، در پاداش این نیک منشی از فضیلت آرته برخوردار می شود، و به نیروی آرته بر بدی چیره و از بدی دور می شود.^۲ آرته سبب می شود که انسان کردار خویش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به همین خاطر انسان وظیفه دارد که خودش را با این صفت بیاراید و همواره راست باشد و در همه کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستمگری مصون بماند و بتواند به بهترین وجهی به انسانها خدمت کند و جهان را آباد دارد.

از سوی دیگر، کسی که از آرته پیروی کند و دادگر و درست کردار باشد خود به خود از هومنه نیز برخوردار شده نیک منش خواهد شد. این است معنای همراهی همیشگی و هومنه و آرته که چندین جا در گاتّه تکرار شده است.

خشتر عبارت است از ثبات و استواری در انجام کارهای نیکو و رهبری دیگران به سوی خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل خشتر را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه معادل «سلطنت و ولایت خیراندیش» است. خشتر همیشه با هومنه و آرته همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و انسان دوستی و عدالت باشد. یکی از معناهای خشتر سلطنت به معنای سلطه بر خویشان و بر جهان است. همین صفت

۱. یسنه ۷/۲۸ - ۸.

۲. یسنه ۶/۲۸.

است که برخی از کاوے‌های درست‌کردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از شاهان باستان را با همین صفت می‌شناسیم. ضمن سخن از پادشاهی ماد خواهیم دید که بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران در اواخر سدهٔ هفتم پم این صفت را بر خود نهاده خویشتن را «وُهو خَشْتَر» نامید.

در گاتَه آمده است که به‌یاری خَشْتَر و وُهوْمِنَه (قدرتِ سیاسی برخاسته از نیک‌اندیشی) انسان با دروغ می‌جنگد و آن‌را نابود می‌کند.^۱ یعنی این فضیلت باعث می‌شود که انسان در راه اجرای خواست خدا و آباد کردن جهان و خوش‌بخت کردن انسانها و ستیزه با دیوان، تردید به‌خود راه ندهد و سست نشود و از ناملایمات نهراسد، و با یقین به‌درستی راهِ خویش استوارانه به‌پیش رود. کسی که از صفت خَشْتَر برخوردار گردد می‌کوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به‌کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوش‌بختی و آسایش و آرامشِ همگان را در جهان فراهم سازد. این‌که در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دو همزاد دانسته‌اند که هیچ‌کدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح و آسایش و آرامش و برادری و صلح که هدف کلی انسانهای نیک‌اندیش است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت خیراندیش و درست‌کردار و پارسا و دادگر بر سر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به‌سوی نیکی سوق بدهد.

آرمئیتی - که در زبان کنونی مان آرمیدگی گوئیم - معادل «رحمت» و «ایثار» است. آرمئیتی همچون زمین بارور است که همه‌چیز را سخاوتمندانه و بی هیچ چشم‌داشتی در اختیار همهٔ موجودات زنده می‌گذارد و هیچ مقابلی را نمی‌طلبد. کسی که از آرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون به‌کام‌یابی برسد فریفتهٔ موفقیت‌های خود نگردد، و خودبین و خودپسند نشود، و همهٔ توان خویش را ایثارگرانه در راه خدمت به‌خلق به‌کار گیرد.

دیگر از معناهای آرمئیتی اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به‌معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیایی، و آرمیدگی - به‌مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی‌نهاد بودن - است. همهٔ این خصلتها را انسان از آرمئیتی به‌دست می‌آورد.

آرمئیتی به‌انسان کمک می‌کند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دو دلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند، و با نیک‌اندیشی در خدمت سعادتِ انسانها قرار گیرد.^۲ کسی که از صفتِ آرمئیتی برخوردار است همچون زمین بارور و برکت‌خیز

۱. یسنَه ۴/۳۱.

۲. یسنَه ۹/۳۱ و ۱۲/۳۳ و چندین جای دیگر.

است که بارهایش را بی آن که چشم داشت پاداش و مقابل و بهائی داشته باشد در اختیار همگان قرار می دهد. زرتشت در یکی از سروده هایش چنین تعلیم داده است:

پروردگارا! کسی که درون خویش را با وهومنه درآمیزد و در راه آرتَه گام بردارد با آرمئیتی یکی خواهد شد و جایگاهش در کنار تو خواهد بود.^۱

هائوروتات سلامت روانی و جسمی است. انسان باید بکوشد تا از آن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناتن درست قادر نخواهد بود که درست فکر و درست عمل کند. این که عقل سالم در بدن سالم است به صورت یک مثل همه فهم و همه جایی در میان همه اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد. این صفت را هائوروتات به انسان می دهد.

از این جنبه تعالیم زرتشت نتیجه می شود که انسان نیک اندیش نیک کردار باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

سراوشه - که اکنون سروش تلفظ می کنیم - الهام غیبی، ندای وجدان، دل آگاهی و روشن ضمیری است. کسی که از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به نور حق روشن می شود و حقایق را به درستی درک می کند و از الهام غیبی حق برخوردار می شود و انسانها را به بهترین نحوی به سوی سعادت راهنمایی می کند. با این تعبیر، سراوشه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی می شود؛ و به تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشن گر راه انسان در راه رسیدن به نیکیها است؛ و وجدان بیدار و آگاه انسان نیک اندیش است که همواره راهنمای او در راه نشر نیکیها و ستیزه با بدیها است، و به او کمک می کند که در هر لحظه بدی و نیکی را به درستی تشخیص دهد و به اشتباه نه افتد و وظیفه اش را آن گونه که باید و شاید برای فراهم آوردن اسباب سعادت انسانها انجام دهد.

آمرتات - که اکنون امرداد تلفظ می کنیم - کمال و جاودانگی و بی مرگی و ابدیت است. کسی که نیک اندیش و نیک منش و خدادوست و مردم دوست و دادگر و راست کردار و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا مالا مال است، و ذات کاملی است که سزاوار برترین جایگاه و همنشینی با اهورمزدا است. انسانی که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد، زمانی به بی مرگی و جاودانگی می رسد که از این زندان خاکی برهد و

به عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهایی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورمزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت.

چون فرجام همه انسانها مرگ تن خاکی است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از صفات والای ربوبی، خودش را خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورمزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گانه تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها از آن کسی است که از وُهومنه و آرتَه و خشتَر و آرمئیتی پیروی کند.^۱

سپننه منیو (منش مقدس) که زرتشت از آن سخن گفته است در این هفت فضیلت تجلی می‌یابد؛ و به بیان دیگر، اینها نشأت گرفته از سپننه منیو هستند.

فضایل هفت‌گانه یادشده هفت گوهر والا، هفت صفت مطلق، هفت خصلت یا هفت منش‌اند که از ذات اهورمزدا نشأت گرفته‌اند، و انسان نیز می‌تواند آنها را دارا شود. اینها هفت فضیلت‌اند که اسپردن راه کمال و خداگونه شدن انسان به وسیله آنها صورت می‌گیرد. «هفت شهر عشق» که در ادبیات عرفانی ما مانده است نظرش بر همین هفت فضیلت بوده و در ادبیات اسلامی جلوه نوینی یافته است بی‌آنکه از حقیقت خویش دور شده باشد. نظریه وحدت وجود انسان و خدا که در ادبیات عرفانی ما جایگاه ویژه‌ای دارد همین رهسپاری به وسیله این هفت فضیلت تا مرحله خداگونه شدن است. هر انسانی که دارای این هفت فضیلت شود - به تعبیر کنونی - یک انسان کامل و یک معصوم است؛ و عصمت درجه‌ئی است که هر انسانی می‌تواند به وسیله آراسته شدن با این فضیلتها به آن دست یابد. در حالی که عصمت در ادیان سامی یک عطیه خدایی است که پیش از خلقت کسی به او داده شده است بی‌آنکه خود او هیچ نقشی در حصول آن داشته باشد، نزد زرتشت عصمت توسط نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری و استواری در نیکوکاری و عدالت‌ورزی می‌توان به دست آورد. زرتشت در یکی از سروده‌هایش تأکید می‌کند که هر که پندار و گفتار و کردارش نیکو باشد و به فضیلت آرتَه آراسته باشد و در امورش عدالت را سرلوحه قرار دهد به کمال و جاودانگی و خوش‌بختی ابدی خواهد رسید:

سپننه منیوی اهورمزدا به خاطر پندار و گفتار و کردار نیک انسان که از آرتَه نشأت گرفته

است تقوا و کمال و سعادت جاودانه می‌بخشد.^۲

در پرتو اراده نیرومندان و پاک‌دامنی و راست‌کرداری و عدالت و نیک‌اندیشی زندگی

۱. یسنه ۳۰/۷.

۲. یسنه ۴۷/۱.

سعادت‌مند جاودانه تحقق خواهد یافت.^۱

هرکه با پیروی از راستی^۱ اراده^۲ اهورمزدا را تحقق بخشد از زندگی آرمیتی که بهترین زندگی است برخوردار خواهد شد (یعنی تجسم عینی آرمیتی خواهد شد)، و هرچه نیکوترین است را در اختیار خواهد گرفت. او چون که خواهان رستگاری ابدی است از فضیلت آرته برخوردار خواهد شد و به سعادت جاوید خواهد رسید.^۲

در میان فضایل هفت‌گانه ملکوتی، وهومنه سرآمد همه و «أُمُّ الْفَضَائِلِ» است. اهمیت این فضیلت چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتّه همراه با اهورز ذکر شده است، و این به آن مفهوم است که همان‌گونه که اهورمزدا خیر محض است، وهومنه نیز خیر محض است. وهومنه از خدا جدا نیست. در برابر وهومنه، دروغ (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همه رذیلتها و «أُمُّ الرَّذَائِلِ» و شرّ محض است و همه بدیها از آن سرچشمه می‌گیرد. دروغ در گاتّه با دیو مترادف آمده است، و زرتشت می‌خواهد تعلیم دهد که دروغ یک دیو پلیدی است که باعث همه بدبختیهای بشری است. چون که استقامت جامعه منوط به استقامت رهبری است، چنانچه رهبر نیک‌منش نباشد و پیرو دروغ باشد جامعه را به فساد و تباهی می‌کشاند و برای مردم بدبختی و درد و رنج می‌آورد؛ زیرا کارهایی که انجام می‌دهد با دروغ و فریب برای عوام نادان زیبا جلوه می‌دهد و با ادعای این که هدفش خوش‌بختی مردم است مردم را به اطاعت از خودش می‌کشاند، ولی او در واقع خواستار متاع دنیا و گردآوری مال و حفظ قدرت است، و در این‌راه از انجام هر جنایتی دریغ نمی‌دارد، و همواره مردم را در رنج می‌دارد، و چون جامعه در رنج شد خود او نیز در رنج می‌شود، زیرا او نیز جزوی از جامعه است.

در هیچ دین دیگری از ادیان باستانی و نوین به انسان چندان مرتبه و منزلت داده نشده است که زرتشت به انسان داده است. چنان که می‌بینیم، انسان در تعالیم زرتشت قادر است که با تلاش و کوشش خویش به همه صفاتی که از آن خدا است دست یابد. تنها دینی که انسان را به چنین منزلت والائی بالا برده و او را خداگونه شمرده است دین زرتشت است. زرتشت از سوئی خدا را تا مرتبه یک دوست خوب پائین آورده و در درون انسان جای داده است، و از سوی دیگری رسیدن انسان تا مرحله خداگونه را امری امکان‌پذیر می‌داند. این عقیده او از آنجا ناشی شده است که او خدا را در درون انسان می‌بیند، و برخلاف آن‌چه که پیامبران ادیان سامی تعلیم داده‌اند، خدا در تعالیم زرتشت یک ذات دست‌نیافتنی و بیرون از جهان انسانها

۱. یسنه ۳۴/۱۱.

۲. یسنه ۴۳/۱-۲.

نیست، بل که هر انسانی، اگر اراده کند، خواهد توانست که خویشتن را شبیه خدا سازد و همنشین خدا شود. در یکی از سروده‌های زرتشت چنین می‌خوانیم:

پروردگارا! به من بگو، آیا انسان آگاه نیک‌اندیشی که با همه توانش و با پیروی از آرتَه (عدالتِ پارسیانه) به خاطر خوش‌بختیِ خانه و روستا و سرزمین و گسترش دادن راستی و درستی بکوشد همانند تو خواهد شد؟ پروردگارا! چنین کسی چه وقت و چه گونه با تو همسان خواهد بود؟

زرتشت هیچ‌گاه ادعا نکرد که من آمده‌ام تا بشریت را نجات بدهم؛ بل که همواره تأکید می‌کرد که بشریت اگر از این اصول و ارزشهائی و فضایل پیروی کند که در جهان خدا وجود دارد و من آنها را بازتعریف کرده‌ام خواهد توانست که خودش را نجات بدهد. در اینجا نیز زرتشت در نقطهٔ مقابل انبیای سامی قرار می‌گیرد. هرکدام از انبیای سامی در زمان خودش به بانگ بلند ادعا کرد که تنها نمایندهٔ خدا بر روی زمین و تنها نجات‌دهندهٔ بشریت است، و بشریت برای آن که نجات یابد باید از او پیروی کند. پیروی نکردن از پیامبرِ زمانه در تعالیم انبیای سامی به مثابهٔ دشمنی با خدا بود، و هر که از او فرمان‌بری نمی‌کرد می‌بایست که کشته می‌شد. ولی در تعالیم زرتشت پیروی از این مجموعه از اصول و ارزشها و فضایل ملکوتی بود که بشریت را به نجات و سعادت می‌رساند نه پیروی از زرتشت. هدف زرتشت آن است که انسانها را با «خیر» و «حقیقت» آشنا سازد، و جامعهٔ بشری به سمتی برود که دست‌یابی به خیر و حقیقت برای همگان میسر گردد، اسباب و عوامل «شقاوت» از جهان رخت بربندد، و «سعادت» همگانی شود.

اصول دین زرتشت

تعالیم زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتایی ذات پروردگار) که صفتِ عدل نیز شامل آن است؛ دیگر اختیارِ انسان (آزادی ارادهٔ او در زندگی این جهانی)؛ و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). در زیر اجمالاً به هرکدام از این سه اصل نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این تعالیم تا چه اندازه می‌توانسته است انسان‌ساز و هدایتگر بوده باشد.

توحیدِ خدا: زرتشت که اساس تعالیم خویش را بر توحید قرار داده بود تا چندخدایی را از جهان براندازد، به‌طور مکرر تعلیم می‌داد که هیچ خدائی جز اهورامزدا وجود ندارد، و

دیگر هر چه با عنوان خدا مورد پرستش مردم گمراه‌اند دیوان مردم فریب و خواهندگان درد و رنج بشرند. اوصافی که او در گاتّه از اهورمَزدا بیان می‌دارد چنین است: اهورمَزدا آفریدگار و پروردگار جهان است؛ نگاه‌دارنده زمین و آسمان و به‌جریان اندازنده خورشید و ماه و اختران و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همه امور گیتی به‌مشیت او انجام می‌گیرد؛ برترین کردگار و فعال مایشاء است که اراده‌اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهاییِ کردارهای انسانها است؛ برتر از همه کس و همه چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ نزدیک‌ترین دوست انسان و خیرخواه همگان است؛ نه او را چرت می‌گیرد و نه می‌خوابد و نه در غفلت می‌شود؛ منبع همه نیکیها و خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همه کس و همه چیز در جهان است؛ به وسیله هومنه و آرتّه مردم را به کمال می‌رساند و خوش‌بختی دوجاهانی را نصیبشان می‌کند؛ حکیم است؛ مهرورز است و به‌ندای بندگان خواهنده‌اش پاسخ می‌دهد؛ نگاه‌بان نیکیها و نیکان است؛ او است که به انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به کسی عطا می‌کند که با دل و جاننش خواهان خشنودی او باشد؛ و کسانی که با پندار و گفتار و کردار نیک خویش خواهان رحمت او استند مشمول رحمت و سعادت جاویدان اخروی خواهند شد، زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خرد و درشت زیر نظر دارد و هر کرداری را - به تناسب - پاداش یا کیفر خواهد داد.^۱

زرتشت تعلیم می‌داد که همه مردم روی زمین آفریدگان و بندگان خدای یگانه‌اند، و در نتیجه همه در برابر آفریدگارشان برابر و در خلقت با هم همتابند و باید در راه خوش‌بختی یکدیگر تلاش کنند و در راه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردن جهان به قصد بهزیستی انسان اساس تعلیم زرتشت بود. بدترین کردارها کشتار بی‌جای جانوران اهلی و نابودگری کشتزار و باغ بود. آلوده کردن آب راکد نیز از کردارهای نکوهیده و درخور کیفر بود.

ما وقتی به این تعالیم می‌نگریم می‌بینیم که بسیاری از ارزشهای والائی که انسانهای نیک‌اندیش معاصر ما در دفاع از منزلت و کرامت انسانی، در حمایت از جانوران، و در حمایت از محیط زیست و تلاش برای پاک نگاه داشتن آن به‌کار می‌برند، به بیانهای گوناگون

۱. یسنه ۱۹ / بند ۲۰. ۲۸ / ۵ و ۷. یسنه ۲۹ / ۱ - ۶ و ۱۱. یسنه ۳۱ / ۲، ۷ - ۸، ۱۱ - ۱۲، ۱۶ - ۱۷ و ۲۰. یسنه ۳۳ / ۱، ۵، ۸ و ۱۱. یسنه ۳۴ / ۲ و ۷. یسنه ۴۳ / ۱ - ۵ و ۷. یسنه ۴۴ / ۳ - ۵ و ۷. یسنه ۴۵ / ۳ و ۶. یسنه ۴۶ / ۶ و ۹. یسنه ۴۷ / ۱ - ۳. یسنه ۴۸ / ۲. یسنه ۵۰ / ۱۱.

در تعالیم زرتشت آمده است؛ و اینها تعالیمی است که در هیچ دین دیگری از ادیان کهن و نو دیده نمی شود.

موضوعی که در تعالیم زرتشت ستایش مطالعه‌گران شخصیت و آئین او را برمی انگیزد آن است که او «خدا» و «حقیقت» را به گونه‌ئی مطرح می کند که هر دو یکی اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقت خدا است و تفاوتی میان این دو مفهوم مجرد نیست؛ و انسان می تواند با نیک اندیشی و رفتار نیکو به او دست یابد.

در جهانی که همه مصلحان دینی و انبیای قومی و قبیله‌یی برای خدایانشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و پیکره و تصویر و قبله‌گاه می ساختند، زرتشت خدا را به گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجرد مطلق و غیرقابل تصور بود و نمی شد که شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد.

در همه جای گاته چنین نمودار است که تَجَلّی فروغ اهورمَزدا را می توان در ژرفای دل هر انسان باتقوا و نیک اندیش و خیرخواه یافت و نه در جای دیگر؛ و به عقیده او این تَجَلّی برای مردم نیک اندیش چنان محسوس است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و هر انسانی به طور غریزی (بِالْفِطْرَةِ) وجود او را در ژرفای ذهن خودش احساس می کند.

خدا در تعالیم زرتشت خیر محض، دانایی محض، و نور محض است؛ و - برخلاف خدایان اقوام سامی - دارای هیچ کدام از صفات شر نیست. او قَهَّار نیست، جَبَّار نیست، مَنْتَقِم نیست، متکبر نیست، مَکَّار نیست. اینها صفتهای انسانی اند که اقوام سامی به خدایشان نسبت داده اند، و او را زورگو و اجبارکننده و انتقام گیر و خودپسند و خودخواه و فریب کار (جَبَّار، قَهَّار، مَنْتَقِم، مَتَكَبِّر، مَکَّار) پنداشته اند. صفات خدای زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که از آنها سخن گفتیم، و دیدیم که اینها فضایی است که بشر، در طول تاریخ، براساس شایسته ترین و پسندیده ترین اصول اخلاقی شناخته است.

عدل خدا: صفت عدل خدا در گاته ی زرتشت تبیین کننده و متمم توحید است. چنان که گفتیم، آرته را زرتشت برای مفهوم عدل به کار می برد. و دیدیم که آرته یکی از صفات ذاتی اهورمَزدا است. در گاته می خوانیم که اهورمَزدا به وسیله آرته می نگرد، به وسیله آرته تصمیم می گیرد، به وسیله آرته به انسانها و هومنه عطا می کند، و به وسیله آرته راه سعادت دوجاهانی را به انسانها نشان می دهد.^۱

تفسیر این سخن آن است که خدا بنیان هستی را بر عدل نهاده است، اراده اش را بر

۱. یسنه ۱۳/۳۱، یسنه ۱۷/۴۶، یسنه ۱۰/۳۰ و یسنه ۲/۴۳.

مبنای عدل در جهان به اجرا درمی‌آورد، و آن چه سبب شده که خدا خواهان نیک فرجامی و سعادت دوجوانی برای بشریت باشد همین صفتِ عدلِ او است.

عدل خدا در تعالیم زرتشت را می‌توان با اصل اختیار بشر تفسیر و تبیین نمود.

اختیار بشر: انسان در تعالیم زرتشت یک موجود آزاد و مختار است که جهان به او سپرده شده است تا آباد بدارد و از آن پاس‌داری کند. او در قبال این آزادی مسئولیتی عظیم دارد و بر او است که از اندیشه نیک و عدالت پیروی کند، راه درست و نیکوکاری را به مردم بیاموزد و همگان را از آز و دروغ و خشم و کینه و نفرت دور سازد، همه توانش را در راه نشر راستی و درستی به کار گیرد، با پیروان دیو و دروغ و بدی به توسط موعظه و اندرز بستیزد و بدیها را از جهان براندازد.^۱ این اختیار را زرتشت در گاتَه چنین بیان می‌کند:

پروردگارا! روح هستی (گئوش ارون) که خرد مینوی است از آن تو است، و آرمیتی از تو است. این تویی که قدرت تشخیص را به بندگانت آموختی تا راهنمای دل‌سوز را برای خود برگزینند یا راهنمای نادل‌سوز را. لذا او یکی از این دو را بر خواهد گزید که دل‌سوز است و از راستی پاس‌داری می‌کند و نیک‌اندیشی می‌آموزد. ولی کسی که پاس‌دارِ راستی نیست به مقصد نخواهد رسید.

پروردگارا! آنگاه که تو مردم را به نیروی مینوی خویش آفریدی و قدرت درک و شعور به آنها دادی؛ آنگاه که تو جسم را با جان در آمیختی؛ آنگاه که تو کردار و آموزش را پدید آوردی، چنین مقرر کردی که هرکسی بر طبق اراده آزاد خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. چنین است که دروغ‌آموز و راست‌آموز، یعنی هم آن که نمی‌داند و هم آن که می‌داند، هر کدام بر طبق خواستِ درونی و ذهنیتِ خویش به بانگ بلند تعلیم می‌دهد و مردم را به سوی خویش فرامی‌خواند. انسان نیک‌اندیشی که در انتخاب راه برای خویش دودل است آرمیتیِ معنویتِ راه‌گشای خویش را به او می‌بخشد تا راه درست بگیرد.^۲

به همه کسانی که با نیک‌اندیشی یکی شده‌اند و پاک‌دلانه از عدالت و تقوا پیروی می‌کنند اهورمَرَدَا می‌گوید که تقوای شما را ما پذیرفته‌ایم، باشد که از آن ما باشد.^۳

می‌بینیم که زرتشت ضمن تأکید بر آزادی اراده انسان در گزینش شیوه و اندیشه درست یا نادرست، مراحل حرکت به سوی تکامل معنوی را به دقت تشریح می‌کند. نخستین مرحله

۱. یسنه ۴۴ سراسر.

۲. یسنه ۳۱/۹-۱۲.

۳. یسنه ۲/۳۲.

خودآگاهی و تصمیم درست است که وُهومَنه به انسان نیک‌اندیش می‌دهد. دومین مرحله پارسایی است که توسط فضیلتِ آرمئیتی حاصل می‌شود. آنگاه است که انسان پیمودن مراحل به‌سوی بالا را ادامه می‌دهد و از دیگر فضایل ملکوتی برخوردار می‌شود تا به‌جائی می‌رسد که از سرواژه برخوردار شود که تکامل معنوی و خداگونگی است. این همان مرحله از تکامل معنوی است که زرتشت در یکی از سروده‌هایش خطاب به‌اهورَمزدا می‌گوید که چنین کسی با تو همسان خواهد شد.^۱

ارادهٔ خودِ انسان در سپردن این راه نقش اساسی دارد. در این سروده به‌وضوح گفته شده که خودِ انسان است که راهنمایی خودشان به‌سوی نیکی یا بدی را با ارادهٔ خودشان برعهده دارد؛ انسان ناآگاه و نابخرد (دروغ‌وند) سبب گمراهی مردم می‌شود، و انسان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و عدالت‌خواه (آرتم‌وند) سبب هدایت مردم در راه رسیدن به‌سعادت و شادزیستی می‌شود. در سرودهٔ دیگر او می‌خوانیم که کسانی که از وُهومنه و آرته برخوردارند و کردارشان با راستی و درستی همراه است برای براندازی خِشم و نفرت از جهان می‌کوشند.^۲

زرتشت در هیچ‌جا نگفته که خدا هرکه را دوست بدارد دستش را می‌گیرد و به‌سوی خودش می‌کشد. ولی همواره تأکید می‌کند که هرکه نیک‌اندیش باشد از سپننه منیو (منش مقدس) برخوردار خواهد شد و راه درست را به‌یاری فضیلتِ آرمئیتی (تقوا) خواهد یافت و خواهد پیمود و دیگران را نیز راهنمایی خواهد کرد. به‌عبارت دیگر، آنچه باعث می‌شود که انسان بتواند راه درست را از نادرست تشخیص دهد و درست را برگزیند همانا خرد او است: همان چیزی که زرتشت بارها و بارها از آن با صفتِ «منشِ قدسی» یاد می‌کند. ولی در ادیان سامی، چنان‌که می‌دانیم، انسان هیچ اراده‌ئی از خودش ندارد، با خردِ خویش نمی‌تواند که نیک را از بد تشخیص دهد، با خردِ خویش نمی‌تواند که به‌ارادهٔ خدا واقف گردد، بل که خدا هرکه را که دوست داشته باشد هدایت می‌کند، و هرکه را بخواهد گمراه و بدفرجام می‌کند. در ادیان سامی، حتی انبیاء از آن‌رو پیامبر شده‌اند که خدا پیش از آفرینش آنها اراده کرده بوده است که پیام‌رسان او شوند، و ارادهٔ خودشان هیچ نقشی در این‌میان نداشته است. هرکه خدا پیش از آفرینشش به‌او نظر لطف داشته مؤمن و پارسا خواهد شد و سرانجام به‌بهشت خواهد رفت، و هرکه خدا در آغاز آفرینشش به‌او نظر لطف نداشته کافر و ناپارسا خواهد شد و

۱. یسنه ۳۱/۱۶.

۲. یسنه ۴۸/۱۲.

سرانجام به دوزخ خواهد رفت.

زرتشت تعلیم می‌دهد که هر رفتار و کردار انسانی با پاداش یا کیفر خدایی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به دیگران نیکی کنند و با پندار و گفتار و کردار نیکو موجبات خوش بختی مردم را فراهم آورند و جهان را از تباهی برهانند، اهورمزدا از آنان خشنود خواهد شد و آنها را در زندگی جاویدانِ اخروی در جوار خویشتن به‌بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.^۱

بنابر تعالیم زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین‌کننده فرجام اخروی او است، و او با پندار و رفتار و گفتارش فرجام بد یا نیک را برای خود گره خواهد زد.^۲

او تصریح کرد که کاوسها و کرپنها که مردم را به بدی تشویق می‌کنند و از نیکی روگردانند و در زمین فساد می‌کنند و تباهی می‌پراکنند، با بدترین فرجامها روبرو خواهند شد و در آخرت در سرای دروغ به‌بدترین رنجها گرفتار خواهند آمد.^۳

موضوع جان‌نشین خدا بودن انسان بر زمین در همه‌جای تعالیم زرتشت نمودار است، و ما با مطالعه گاتّه متوجه می‌شویم که زرتشت می‌خواهد به همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را در اختیار انسانها نهاده است تا آنرا از نیروهای اهری منی بزدایند، دروغ و کینه و فریب و بدآموزی را که ساخته‌های اهری من‌اند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه‌جای جهان برقرار کنند. و چون اراده پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمان‌روایانی که درصدد جنگ افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها و کشتن انسان و حیوان‌اند سر باز زند و با برادران خویش به جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

دیدیم که انسان در تعالیم زرتشت موجودی است که دو گوهر سپنّه منیو و انگرمنیو را - که همزاد اویند- در خود جمع دارد؛ نیروی تشخیص این دو نیز به او داده شده است؛ او آزاد است که از هر کدام از این دو گوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپنّه منیو پیروی کند هم خودش به سعادت می‌رسد و هم می‌تواند که دیگران را به راه سعادت درآورد؛ و اگر از انگرمنیو پیروی کند هم خودش به درد و رنج می‌افتد و هم دیگران را به درد و رنج می‌اندازد. انسان در انتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار

۱. یسنّه ۴۳/۱-۳.

۲. یسنّه ۳۱/۱۴-۲۰.

۳. یسنّه ۴۶/۱۱.

است؛ و در قبال این اختیارش مُکَلَّف است که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی بپرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورمَزدا کسی است که در گفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به عدل و راستی رفتار نماید.^۱

پروردگار به انسان قدرت تشخیص خیر و شر و نیک و بد عطا کرده است تا از خیر حمایت و با شر مبارزه کند. زرتشت چندین جا تأکید کرده است که شناخت خیر و شر برای همهٔ انسانها فطری است، و هر فردی بالفطره می‌داند که راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است؛^۲ پس انسان وظیفه دارد که به راستی بگردد و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی فعالیت کند و با دروغ بستیزد تا دروغ برافتد و راستی همه‌گیر شود. این تکلیفِ گریزناپذیر در سراسر گاتهی زرتشت به‌طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

خیر و معروف - بنا بر تعالیم زرتشت - عبارت است از: دوست داشتن همهٔ آفریدگان خدا به‌ویژه انسانها که برترین آفریدگانِ اویند، و دوست‌داریِ جانورانِ اهلی و کشتزار و باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آباد کردن جهان با کشاورزی و دام‌داری و خانه‌سازی و تولید مثل و آباد کردن شهرها و روستاها؛ همزیستی و مسالمت با همگان و خودداری از خشم و جنگ و ستیز؛ راهنمایی و کمک به‌دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی‌ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ و کوشش برای خوش‌بخت کردن دیگران.^۳

زرتشت به‌این حقیقت توجه دارد که سرشت انسان از خیر و شر ترکیب یافته است و خیر و شر در این جهان در هم آمیخته‌اند و انسان در عین آن‌که خواهان خوش‌بختی است همواره در معرض کج‌آموزی دیوهای درونی و بیرونی است، و در موارد بسیاری برای انسانهایی که به‌سبب کج‌رویهای از فطرتشان بریده‌اند تشخیص خیر از شر دشوار به‌نظر می‌رسد. لذا او به‌انسان تعلیم می‌دهد که قلبش را ناظر بر کردارهایش بگمارد و همواره وهومنه و آرتَه را در نظر بگیرد و خشنودی اهورمَزدا را در برابر دیدش قرار دهد و همهٔ رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آن‌که با راستی هماهنگ است را انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است را فرونهد، و بداند که تنها راه رستگاری آن‌است که انسان همواره در هر عملی پیرو وهومنه باشد، یعنی نیک‌اندیشی و نیت خیر داشته باشد.^۴

۱. یسنه ۳۱/۹، ۱۱ و ۲۲.

۲. یسنه ۴۹/۳.

۳. یسنه ۲۸/۳-۴. یسنه ۲۹/۹. یسنه ۳۰/۹-۱۰. یسنه ۳۲/۱ و ۱۶. یسنه ۴۳/۸. یسنه ۴۷/۴.

۴. یسنه ۲۸/۴. یسنه ۳۱/۱-۲.

آنچه که بنا بر تعالیم زرتشت شر و مُنکر و ناروا و ناشایسته است که باید از آن پرهیخت عبارت است از: بدآموزی و مردم‌فریبی و گمراه کردن مردم؛ خشم و کین و نفرت و جنگ و خون‌ریزی و از میان بردن مردم و جانوران و کشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی‌بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبی شورآفرین و تقدیم قربانی حیوانی به خدایان دروغین. فریب مردم‌فریبان خوردن و تسلیم اراده زورمندان شدن و در اثر تلقین‌های رهبران بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست و مستوجب کیفر اخروی است، زیرا کسانی که گره‌ها و قبیله‌اش (مدعیان تولیت دین) را بیش از حق و راستی دوست بدارند بدترین راه را برای خود برگزیده‌اند.^۱

در تعالیم زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست از کسی پذیرفته نیست، و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که مجبور به اطاعت از بزرگان و زورمندان یا مدعیان تولیت دین بوده و راهی که در پیش گرفته است به زور یا فریب یا تلقین اثرگذار (فتوای شرعی) بر او تحمیل کرده‌اند، و او در پیروی از رهبرانش آن راه را در پیش گرفته است و معذور است. به عبارت دیگر، ستم‌پذیری با هیچ بهانه‌ئی قابل توجیه نیست؛ و انسان چون دارای قدرت فطری تمییز میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیک‌بینی برگزیند و دنبال کند. تنها در چنین صورتی است که پاداش و کیفر اخروی مفهوم منطقی می‌یابد، و انسانها برای کارهای پسندیده‌شان پاداشهای شایسته می‌بینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای سخت در انتظارشان است.

«خرد» در تعالیم زرتشت از جایگاه ویژه‌ئی برخوردار است و بهترین عطیه‌ئی است که به انسان داده شده است. یکی از اوصاف خرد در گاتهی زرتشت «وهومنَه» است. به وسیله خرد است که انسان به شناخت اهورمَزدا و فضایل ملکوتی نائل می‌شود؛ به وسیله خرد است که انسان نیک و بد را تشخیص می‌دهد، و با میزان خردش نیک و بد و برآیندهای آنها را می‌سنجد و در نتیجه به نیکی می‌گروَد و از بدی می‌پرهیزد. انبیای سامی از مردم می‌خواستند که خرد را تعطیل کنند و به سخن و رهنمود پیامبر که سخن و رهنمود خدا است گوش فرادهند، و تعلیم می‌دادند که هیچ انسانی نخواهد توانست که خیر و شر را تشخیص دهد مگر آن‌که تعریفی که پیامبر ارائه داده است را از پیامبر آموخته باشد. این باور در تشیع نیز مورد تأکید شدید قرار گرفته آنجا که تصریح شده که بدون امام معصوم شناخت خیر و شر و تشخیص راه نجات از راه هلاکت برای هیچ‌کسی امکان‌پذیر نیست، و از این‌رو انسان حتی یک لحظه نیز از

۱. یسنَه ۳۱/۱۸. یسنَه ۳۲/۹-۱۲. یسنَه ۴۷/۱۰. یسنَه ۴۹/۳-۴.

امام بی‌نیاز نیست. ولی زرتشت همواره تأکید می‌کند که انسان به وسیلهٔ خرد خویش به تشخیص نیک و بد نائل خواهد شد و آن‌چه که باعث خوش‌بختی این جهانی و آن جهانی است را برخواهد گزید و از آن‌چه که باعث بدبختی است اجتناب خواهد کرد. اختیار انسان و موضوع پاداش و کیفر نیز در پرتو همین پیروی کردن یا نکردن از حکم خرد مطرح شده است. زرتشت در بیان این موضوع چنین می‌گوید:

انسان نیک‌اندیشی که خردِ اندیشه‌ورِ خویش را به کار می‌گیرد با گفتار و کردارش عدالت‌خواهی و راست‌کرداری و نیک‌اندیشی را گسترش می‌دهد، پروردگارا، چنین کسی بهترین یاورِ تو است.^۱

کسی که با رهنمودگیری از خردِ مینویِ خویش بهترینها را از راه کلامِ آموزندهٔ اندیشهٔ نیک توسط زبانش و از راه کردارِ پارسایانه توسط دستهایش انجام دهد، اهورمزدا را که آفریدگارِ عدالت (پدرِ آرتَه) است به‌بهترین وجهی شناخته است.^۲

هرکه به وسیلهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک با بدی بستیزد تا بدی را از میان بردارد و بدکاران را راهنمایی کند تا از بدی دست بکشند و به نیکی بگرایند ارادهٔ اهورمزدا را به گونهٔ خشنودگرانه‌ئی تحقق بخشیده است.^۳

هدفِ غاییِ بشر: هدف زرتشت ساختن یک جامعهٔ مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و بر آن است که انسانهایی را بپرورد عاری از خوی افزون‌خواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری. فضیلت انسان بنا بر تعالیم او به پارسایی (آرمئیتی) است، و پارسایی عبارت است از خودداری از هرچه به انسانها زیان می‌رساند و انجام هرچه برای خود و دیگران سعادت و خوش‌بختی را به دنبال دارد. او می‌گوید که انسان پارسا پندار و گفتار و کردارش را در راه درست به پیش می‌برد و در همهٔ امورش پیرو راستی است.^۴ او ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ‌افروزان و تباه‌کاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم می‌دهد، و به مردم جهان اعلام می‌دارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم می‌کنم».^۵ او یک‌جا می‌گوید: هشدار! از فرمان‌بریِ پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های

۱. یسنه ۳۱/۲۲.

۲. یسنه ۴۷/۲.

۳. یسنه ۳۳/۲.

۴. یسنه ۵۱/۲۱.

۵. یسنه ۴۹/۳.

مردم را به ویرانی می‌کشاند، انسانها را نابود می‌کنند، فقر و رنج را در همه جا می‌گسترانند، و کارشان برآیندی جز تباهی برای مردم ندارد. گوش به گفته‌های کسی باید کرد که راستی و عدالت را شناخته است و درصدد بهبود بخشیدن به زندگی دیگران است.^۱

چون که اساس بر آن است که انسان نیک‌اندیش نه درصدد تحقق خواسته شخصی در راه سلطه‌گری بر دیگران بل که در تلاش خدمت خیرخواهانه و سودرسان به دیگران است، زرتشت تعلیم می‌دهد که از چنین رهبر نیک‌اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همان‌گونه که گوسفند از چوپان اطاعت می‌کند.^۲ زیرا انسان خردمندی که برای برقراری عدالت تلاش می‌کند، و در خانه و در میان جمع و هر جا که باشد به عدالت رفتار می‌کند شبیه خدا است و هرکاری بکند به کار خدا شباهت دارد.^۳ پس اطاعت از رهبران نیک‌اندیش و خیرخواه، در واقع اطاعت از خدا و فرمانهای او است.

نیز، او تعلیم می‌دهد که کسانی که راه راست و درست را برگزیده‌اند در راه رسیدن به خدا حرکت می‌کنند؛ زیرا راه درست به خدا منتهی می‌شود و انسان درست‌کار به درجه خداگونگی نائل شده شبیه اهورمزدا می‌شود.^۴

این که گفتیم که خدا و حقیقت در تعالیم زرتشت یکی است، از این حنبه تعالیم او ناشی شده است. و وقتی به درستی به آموزه‌های زرتشت می‌نگریم درمی‌یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی می‌داند. با یک مطالعه در این تعالیم، ما به خوبی متوجه می‌شویم که زرتشت در تلاش آن است که راه کمال را به انسان بیاموزد، و با این آموزه‌ها انسانی بسازد که در همه شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر همنشین اهورمزدا گردد. او تصریح می‌کند که کسانی که فطرتی سلیم و قلبی پاک و روشن بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند در قلبشان به ذات اهورمزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درست‌کرداری راه رسیدن به او را دنبال خواهند کرد.

از این دیدگاه متوجه خواهیم شد که شناخت خدا نزد زرتشت یک شناخت کاملاً عرفانی است که هر انسانی در درون خویش حاصل می‌کند. در فکر دینی اقوام سامی مردم نمی‌توانند که خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به توسط فرشته به یکی از انسانهای گزیده‌اش معرفی

۱. یسنه ۱۸/۳۱ - ۱۹.

۲. یسنه ۹/۳۱ - ۱۰.

۳. یسنه ۱۶/۳۱.

۴. یسنه ۵/۳۳ - ۳/۴۳.

می‌کند، سپس توسط این انسان گزیده که پیامبر او است شناسانده می‌شود؛ و هر که نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار می‌شوند تا اجباراً به ذات او اعتراف کند. اما نزد زرتشت شناخت خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و هر انسان نیک‌اندیشی بالفطره به وجود خدا پی می‌برد و اراده او را درمی‌یابد.

تفاوت دیگر تفکر دینی در آئین زرتشت و آئینهای اقوام سامی در آن است که دین نزد اقوام سامی عبارت است از اعتراف اختیاری یا اجباری به ذات خدا؛ عبادت خدا به وسیله نماز و روزه و انجام طُقوس عبادی که توسط رهبران دینی تنظیم می‌شود؛ رفتن به زیارت خانه‌ئی که خاص خدا است؛ و تقدیم قربانیهای خونین به خدا برای راضی نگاه داشتن او. مثلاً در دین ما مسلمانان گفته شده که ایمان‌داری عبارت است از عقیده به وجود الله، عقیده به پیامبری محمد، عقیده به وجود ملائکه، عقیده به کتابهای آسمانی پنج‌گانه (صُحُف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسا و قرآن محمد)، و عقیده به زندگی اخروی. و گفته شده که مسلمانی عبارت است از اقرار کردن به این که هیچ خدائی جز الله وجود ندارد، اقرار کردن به این که محمد فرستاده الله است، برپا داشتن نمازهای پنج‌گانه، دادن زکات مال، گرفتن روزه رمضان، رفتن به زیارت خانه الله که در مکه است. شیعیان امامی شرط دیگری نیز برای ایمان افزوده‌اند که عبارت است از باور قلبی و اقرار زبانی به امامت دوازده امام منصوب الله.

ولی دین در تعالیم زرتشت مجموعه‌ئی از باورها و کردارها و رفتارهای انسانی در ارتباط با انسانها و با پیرامون است، به‌گونه‌ئی که در جهت آبادسازی جهان و خوش‌بختی انسانها باشد. در تعالیم زرتشت، هر چه مایه شادی و خوش‌بختی انسان باشد نیک است، و هر چه خلاف این باشد بد است. مجموعه کردار و رفتار پسندیده را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ و هر سه در جهت خوش‌بختی جامعه بشری و شادزیستی انسان. کشاورزی و خانه‌سازی و آباد کردن جهان و اجرای عدالت در میان انسانها در تعالیم زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل می‌دهد. یعنی دین عبارت است از مجموعه کارهای نیکو که به‌خود و دیگران سود می‌رساند، و پرهیز از همه کارها و گفتارهایی که به‌خود و دیگران زیان می‌رساند. خداشناسی نیز - بنا بر این تعالیم - عبارت است از شناخت اراده خدا؛ و به عبارت درست‌تر، شناخت همه نیکیها و همه بدیها و انجام نیکیها و پرهیز از بدیها. تفاوت میان تقوا در تعالیم زرتشت با تقوا در تعالیم ادیان سامی نیز در همینجا آشکار می‌شود. تقوا در هر دو جا به معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور از تقوا پرهیز از کارهایی است که سبب درد و رنج خود و دیگران در این جهان شود؛ ولی در آنجا پرهیز از خشم خدا و ترس از

کیفر او است. از همینجا است که تفاوت عبادت میان این دو طرز تفکر دینی آشکار می‌شود. در حالی که نماز در ادیان سامی مجموعه‌ئی از کردارها و سخنان التماس‌آمیز و لابه‌گرانه است که فقط برای خشنود کردن و راضی نگاه داشتن خدا و زدودن خشم احتمالی او انجام می‌گیرد، نماز در دین مزدایسنه سرود ستایش نیکبیا یا فضائل هفت‌گانه ملکوتی و ستودن مجموعه‌ئی از آفریدگان برکت‌بار خدا چون میترو و آناهیته و آب‌جاری و آذر و زمین بارور و زن است.

در تعالیم زرتشت تصریح شده که هدف غایی زندگی انسان رسیدن به آسایش و آرامش این جهانی (دنیوی) و سعادت جاودانه آن جهانی (اخروی) و همنشینی با اهورمزدا است؛ و این هر دو از راه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیها تحقق خواهد یافت.^۱ انسان مختار و مسئول در برابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم در زندگی اخرویش پاداش یا کیفر خواهد دید. همان‌گونه که انسانها در این جهان به دو دسته درست‌کردار و بدکردار (پیروان سپنته منیو، پیروان آنگر منیو) تقسیم شده‌اند، و برای کردارهای نیک و بد پاداش و کیفر در نظر گرفته شده است، در آخرت نیز به دو دسته تقسیم خواهند شد و گفتارها و رفتارهای نیک و بدی که انسانها در زندگی این جهانی داشته‌اند سنجیده خواهد شد، پاداش و کیفرشان تعیین خواهد شد، و دسته‌ئی به خوشی جاوید خواهند رسید و دسته دیگر به رنج جاوید. همه کسانی که از آنگر منیو و دروغ پیروی کرده باشند به درد و رنج جاوید، و همه کسانی که از سپنته منیو و راستی پیروی کرده باشند به آسایش بی‌پایان خواهند رسید.^۲

بدترین کیفرهای اخروی از آن کسانی است که خشم و خشونت را در میان مردم تبلیغ می‌کنند و سبب درد و رنج برای مردم می‌شوند و خودشان نیز درد می‌کشند؛ زیرا وقتی در جامعه آرامش نباشد و درد و رنج وجود داشته باشد، او که بد می‌کند نیز به‌عنوان عضوی از جامعه روی آرامش و شادی و خوشی نخواهد دید.

زرتشت تأکید می‌کند که کسانی که با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر می‌دهند، یعنی کسانی که تبلیغ‌گر خشونت در جامعه بشری‌اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.^۳ نیز، تأکید می‌کند که کسانی که با پیروی از اندیشه نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزه لفظی و تبلیغی می‌کنند و خشونت‌ها را از میان برمی‌دارند و مردم را به سوی

۱. یسنه ۲۸/۲. یسنه ۴۳/۵.

۲. یسنه ۳۳/۱.

۳. یسنه ۴۹/۴.

نیکبها رهنمود می‌شوند، اهورمزدا از آنان خشنود می‌شود و در آخرت در مرغزارهای سرسبز اهورمزدا که سرزمین اندیشه نیک است و در سرای خوش‌بختی جاویدان در کنار اهورمزدا به سر خواهند برد.^۱ ولی کاو‌ها و کرپنها که مردم را با بدآموزی می‌فریبند و به کج‌راهه برده به‌خسونت عادت می‌دهند تا زندگی را تباه کنند، و همه فرمانروایان ستم‌پیشه و کج‌راه به بدترین فرجام گرفتار خواهند آمد و در زندگی دیگرشان در سرای دروغ و سرای دیوها جای خواهند گرفت.^۲ زرتشت در یکی از سروده‌هایش چنین گفته است:

کسی که راه راستی و خوش‌بختی ابدی یعنی راهی که به سوی جایگاه اهورمزدا رهنمون باشد را در زندگیش در این جهان مادی به‌ما نشان دهد به‌بهترین و برترین خوشی خواهد رسید. پرودگارا! چنین کسی همچون تو پاک و آگاه و دانا است.^۳

مرام‌نامه آئین زرتشت

متن مرام‌نامه آئین زرتشت در اوستا آمده است؛ و به نظر می‌رسد که زرتشت از کسانی که آماده پذیرش آئین او می‌شدند می‌خواست تا در گفتار و کردار به موارد زیر اقرار کرده پابندی نشان دهند، و متن آن را هر روزه بامداد که از خواب برمی‌خیزند برای خودشان بخوانند و به خودشان تلقین کنند. این متن چنین است:

من - به تاسی از زرتشت - پیرو اهورمزدا استم و از پیروی دیوها بیزاری می‌جویم. من به یگانگی ذات خدا ایمان دارم. من دشمن دیوها و ستایش‌گر فضایل ملکوتی استم. من با خدای بزرگ که سرچشمه نیکی و مهرورزی و پدیدآورنده روح هستی و خالق نور و آفریدگار شادی و رامش است پیمان می‌بندم که اندیشه و گفتار و کردارم همه نیک باشد، و با تمام وجودم پذیرای آرمئیتی باشم. من سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه دروغ نگویم، هیچ‌گاه دزدی نکنم، هیچ‌گاه دست به تعدی و تجاوز نزیم و زمین و مال و رمه هیچ‌کس را غصب نکنم. من در حضور آرتَه سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه به هیچ آبادانی تعدی نکنم و هیچ کشتزار و باغ و خانه‌ئی را ویران نکنم. من به آزادی همگان در داشتن رمه و ملک و خانه باور دارم. من باور دارم که همه جانوران اهلی روی زمین باید که در آرامش بزیند و به آنها تعدی نشود. من پیمان می‌سپارم که هیچ‌گاه برای تن خودم بیش از اندازه نیازم

۱. یسنه ۳۳/۲-۳، ۴۳/۱-۳، ۴۴/۱۸، ۴۶/۱۶، ۴۸/۷، ۴۹/۵.

۲. یسنه ۴۶/۱۱. یسنه ۴۹/۱۱.

۳. یسنه ۴۳/۳.

نطلبیم. من از هرگونه ارتباط با بدکاران و تجاوزگران به مردم و ستم‌پیشگان و پیروان دروغ و جادوگران و پیروان جادوگران و همه پیروان دیوها از هر قبیله و هر ذاتی که باشند خودداری خواهم کرد، و برای همیشه در اندیشه و گفتا و رفتار از اینها جدا و گسسته خواهم ماند. من با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیمان می‌بندم. من هم‌پیمان مزدایسنان خواهم بود که شمشیر و سلاح را فرونهاده‌اند و از جنگ و خون‌ریزی و ویران‌گری بیزارند. من با خدای یگانه پیمان می‌بندم که همه نیکی و خوبی کنم.^۱

انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این تعالیم انسان‌ساز آرزومند بود که جهانی عاری از مردم‌فریبی و افزون‌طلبی و زورگویی و زورمداری و جنگ و ستیز، و مبتنی بر عدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری بسازد. او همه خدایان آریایی را نفی کرد و تنها اهورمزدا را به‌عنوان خدای جهان مطرح نمود؛ زیرا می‌دانست که تا زمانی که مردم از خدایان گوناگون پیروی می‌کنند، و هر دسته از قبایل از یکی از این خدایان در برابر دسته دیگر یاری می‌جوید، ستیز و جنگ و ناامنی همچنان ادامه خواهد یافت. ولی اگر همه مردم پیرو یک خدا می‌شدند عملاً برادران یکدیگر می‌گشتند و اختلافاتشان از میان می‌رفت و همه در راه برآوری خواست و اراده خدای واحد می‌کوشیدند و ندهای نمایندگان قدرت‌پرست خدایان رقیب و ستیزنده در پشت سرشان نداشتند تا به‌سبب آن مجبور باشند که از رهبران مردم فریب جنگ‌افروز و تبلیغ‌گران جهاد دینی اطاعت کرده بشریت را با درگیریها و جنگ‌هاشان به‌نابودی بکشانند.

اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد به‌آن سبب بود که قبایل آریایی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به‌انسان تهور و نیروی جنگی می‌بخشد و سبب می‌شود که در جنگ‌ها به‌پیروزی برسد. این شراب در عقیده آنها روح «این‌درا» و «ورهران» بود که خدایان جنگ و خشم و ویران‌گری و سوزندگی بودند. در شراب هوم چنین روحی احساس می‌شد، و کسی که هوم می‌نوشید حرارت و تهوری در خود احساس می‌کرد و ترس و بیم را از خود دور می‌دید. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبایل آریایی داشت، خشم و تهور بود که ممکن بود به‌خشم‌آوری و کشتار انسانها و به‌آتش کشیدن محصولات و باغستانها و دامها انجامد؛ و اینها همه تباه‌کاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر در پی به‌دست آوردن خشنودی خدا است باید که از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار

خشم و فساد و کشتار و ویران‌گری نشود.

تعالیم زرتشت اعلان مبارزه با سلطه‌گران زورمدار و کاهنان (فقیهان) مردم فریب بود، و اعلان پایان همیشگی جهاد دینی بود که به‌عنوان وسیله در دست زورگویان سلطه‌طلب قرار داشت. او برآن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران اقتدارگرا و دنیاطلب آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبه انسان‌دوست پارسای نیک‌اندیش نیک‌کردار را فراهم آورد. چنان‌که دیدیم، او در آموزه‌هایش همواره انسان را متوجه ماهیت آزاده و اراده‌آزاد خویش می‌کند تا از این‌راه فکر همسانی و برابری و برادری انسانها را در اذهان مردم ریشه‌دار کند. او چندین جا در گاتّه اظهار امیدواری می‌کند که دروغ از جهان برافتد، پیروان دروغ به راستی بگروند، و راستی و نیک‌اندیشی همه‌گیر شود؛ زیرا در پرتو راستی و نیک‌اندیشی است که آرامش و امنیت بر جامعه حاکم خواهد شد و رنجها از میان خواهد رفت و انسانها به شادی و خوشی خواهند رسید.

آن‌چه که او می‌گفت با روحیه آن بخش از جماعات آریایی که در آینده قوم ایرانی را تشکیل دادند سازگاری داشت؛ و چنان‌که دیدیم، در ریگ‌ودا تصریح شده بود که آنها مرد جنگ و ستیز نیستند و جنگ‌افزار ندارند. یعنی بیشینه‌شان مردمی بودند که ذهنیتی صلح‌طلب داشتند. زرتشت از میان چنین مردم صلح‌جوئی برخاسته بود، و هرچند که در آغاز کارش با مقاومت روبه‌رو شد، زیرا برای این مردم سنگین بود که باورهای دیرینه خویش را از دست بنهند و باورهای نوینی بگیرند، ولی از آنجا که آن‌چه او گفته بود با روحیه اینها سازگار بود به زودی تعالیم او در میان همین مردم جا باز کرد.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلص را پرورده بود که یکی از آنها فرّش اُشتر (فرشوستر) بود. او یک‌جا فرّش اوشر را می‌ستاید که نیک‌اندیش و خواهان خشنودی اهورمزدا است؛ و از خدا می‌خواهد که پاداش شایسته را در وَهیشتم مَنیو (ملکوت آسمانها) برای فرّش اوشر و همه کسانی که همچون او است در نظر بگیرد.^۱

پوروچیستا دختر زرتشت و دو پسر زرتشت، و نیز کسانی دیگر که زرتشت به آنها اشاره کرده ولی نام‌هایشان را نه آورده است، نیز از پیروان پرکار و فعالین در راه انتشار تعالیم زرتشت بودند. این شاگردان پس از او سروده‌هایش را کلمه به کلمه و حرف به حرف ازبر کردند و مجموع آنها را گاتّه نام دادند. این سروده‌های انسان‌ساز در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که تبلیغ‌گران تعالیم او

شدند و گاتّه‌های (سروده‌های) او را حفظ کردند تا سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل کنند. در بخشی از وندیداد که متعلق به دوران دور است، از سرزمین‌های آریایی که مردمش پیرو دین زرتشت‌اند چنین یاد شده است: سغدیانّه، باختریّه، مرغیانّه، هریو، هنتومنت، وای‌گرتّه، اورو، هیرکانیّه، هرّخوتیّه، رَعه، نیسیایه، چهر، ورنّه، رَنگه. این سرزمینها نیمه شرقی فلات ایران را شامل می‌شود. برخی از این نامها تا زمان هخامنشی به کلی تغییر شکل یافته بوده‌اند، به گونه‌ئی که ما نمی‌دانیم چهر، ورنه، وای‌گرتّه، اورو، رَنگه نام چه سرزمین‌هایی است. هنتومنت نیز تا زمان هخامنشی درنگیانّه شده بوده، و بعدها که توسط دو شاخه از سکه‌های مهاجر تصرف شد نام سکستان و زاؤلستان گرفت. سغد و بلخ و مرو و هرات و گرگان و رُخد و نیسا تا سده‌های نخستین دوران اسلامی نام‌هایشان را حفظ کردند. چنان‌که می‌بینیم، در زمان تدوین این نوشته‌ها هنوز نامی از ماد و پارس و پارت در میان نیست؛ و معلوم می‌شود که دست‌کم در اوائل هزاره پیش از مسیح و چندی پیش از پیدایش پادشاهی ماد نوشته شده است.

شکی نیست که موضوع سعادت جاوید اخروی که محور تعالیم زرتشت را تشکیل می‌داد مهم‌ترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به تعالیم او داشته است. انسان از مرگ می‌هراسد و نمی‌خواهد باور کند که همه آرزوهایش با مردنش بر باد می‌رود. همه تلاش انسان در زندگی به خاطر دست‌یابی به خوش‌بختی است و همه کس آرزومند رسیدن به آن است. ولی مرگ نقطه پایان تلاش او است. در تعالیم زرتشت بارها و بارها بر پاداش و کیفر اخروی تأکید رفته، و گفته شده که رنج ابدی برای پیروان دروغ و شادی ابدی برای پیروان راستی است. همین جنبه از تعالیم زرتشت راز موفقیت تعالیم او در طی سده‌های پس از او بود.

نوادگان همان کاویان و کرپنها و اوسیجها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که به گفته او از آنها تبعیت می‌کردند، چون که تعالیم او را موافق سرشت خویش یافتند به مرور زمان به حقانیت او و راهش گردن نهادند و او را رهبر نجات‌بخش خویش دانستند؛ به گونه‌ئی که تا سده ششم پم دین ایرانی بر پایه بخشهای اساسی تعالیم زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت دین سراسری در ایران بود و بیشینه ایرانیان خودشان را مَزداَیسن (ستایندگان مَزدا) و پیرو تعالیم زرتشت می‌دانستند و رهنمودهایی که در گاتّه‌ی زرتشت آمده بود را سرلوحه پندار و گفتار و رفتار خودشان قرار می‌دادند. از آن زمان سه‌اصل دین زرتشت که «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» بود در میان همه جماعتی که قوم بزرگ ایرانی را تشکیل می‌دادند پذیرفته شد و برای همیشه در باور

ایرانیان مانند.

ایرانیان درون فلات ایران که به تعالیم زرتشت می‌گرویدند بسیاری از باورهای دینی کهن خود را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت درآمیختند و به زرتشت مُنتَسَب کردند. این دین که مایه‌های اصلیش را از تعالیم زرتشت گرفته بود، شاخ و بالش را عناصر عقیدتی ادیان کهن آریایی (ایرانی) تشکیل می‌داد. «مغان» که در آینده (از زمان شاهنشاهی ماد به بعد) رهبران دینی ایرانیان شدند به مرور زمان آموزشهایی که از رسوم دینی کهن ایرانی برخاسته بود بر تعالیم زرتشت افزودند و به مزدایسنه غنا بخشیدند. آموزشهای مغان که به زرتشت منسوب می‌شد و تعالیم آسمانی تلقی می‌گردید به تدریج به تعالیم زرتشت افزوده شد، و یک مجموعه واحدی را به وجود آورد که اَپستاک (یعنی اصول) نامیده شد.

اپستاک که در نسلهای آینده در گویشهای ایرانی به اشکال ابستا و اویستا و اوستا تلفظ شد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد و کتاب مقدس ایرانیان در طول تاریخ شد. دینی که به زرتشت منسوب بود نیز در همه‌جای فلات ایران نام دین مزدایسنه گرفت، که شکل نوینش دین مزدایسنی است.